

الله أكبر
الله أكبر

شناسنامه کتاب

نام کتاب

افشار، خون و تجارت سیاسی

ناشر

نهضت ملی عدالت خواهان

نوبت چاپ

اول

انتشار

زمستان ۱۳۹۲

تیراژ

۳۰۰۰ نسخه

افشار، خون و تجارت سیاست

(گفتمان واقع بینانه و حقیقت آشکار فاجعه افشار)

فهرست

۵.....	مقدمه
۷.....	افشار دهکده خاکستری
۱۹.....	افشار، خون و تجارت سیاسی
۲۵.....	دروغ عدالت انتقالی از زبان جامعه باز
۳۹.....	افشار نیازمند گفتمانی واقع بینانه است
۴۵.....	جمهوری سکوت رسانه‌یی با خط مشی نژادی
۴۹.....	حقایقی درباره فاجعه افشار
۵۵.....	حقیقت این است
۵۹.....	سیر تطور روایت افشار در غرب کابل
۶۹.....	فاجعه افشار و تکنیک دروغ بزرگ
۷۶.....	جامعه باز روزنامه نیست روزی نامه است

انگیزه ی نوشتار این مقالات چه بوده؟

بیست و یکسال از فاجعه ی المناک افشار گذشت. هرکه در این حادثه ی زشت، توسط جلادان یورش گر به شهادت رسید، چه مردم هزاره و یا به اعراف شخص مزاری که در دیدار با نمایندگان تنظیم نسل نو هزاره مغول با صراحت بر زبان راند، که هزاره ها در افشار کشته نشدند، بلکه شهدا همه از مردم بومی افشار که به نام قزلباش یاد می شوند بوده است. در این فاجعه، به شهادت رسیده بودند، از فاجعه بودن آن نمی کاهد، همانگونه که کشتار ۲۳ سنبله که به دستور مزاری به خاک و خون خفتند و شمار آنان را حتی تا ده هزار قربانی ذکر نموده اند، نیز فاجعه بود.

زیرا در افشار به قول صریح آقای مزاری ۵۰۰ تا ۷۰۰ نفر شهید و مقفود شده اند. از هرچه بگذریم، این حقیقت قابل کتمان نیست که مریدان مزاری ماسک قومی را به چهره کشیده، لبه ی تیز تبلیغات خویش را حواله ی شاهرک و گردن خودی ها و شیعیان غیر هزاره نموده، عاملین اصلی و شناخته شده را به فراموشی سپرده اند. و این جز نا جوانمردی و فرا افگنی نیست.

لهذا ما بر آن شدیم تا حکایت افشار را از انحصار روایت که فاشیست ها بسی دروغ و پیرایه برچهره ی افشار بسته آن را به خورد اذهان مردم به ویژه نسل جوان می دهند. ما می

خواهیم برای افشار، تاریخ جعل نکنند، بل تاریخ افشار آنگونه که رُخ داده است قرائت گردد. این حرکت ما هیچگاه عکس العمل گروه های فاشیست نمی باشد. بل اقدامی آگانه در جلوگیری از خلق دروغین است.

ما خدا و وجدان خویش را حاضر دانسته از هرگونه جعل و تزویر، پرهیز کرده، آنچه به نظر، حقایق مسلم می رسید، اندر این مقالات آورده ایم و از شما خواننده ی فرهیخته خواهشمندیم، این نوشتار را خوانده و قضاوت فرمایید.

افشار دهکده خاکستری

مجتبی اخلاقی

تاریخ مملوء از شکستها و پیروزی هاست. شکستهایی که انسان را غمگین می کند و متاثر و پیروزیهایی که مسرت بخش اند.

گاه انسان از یک شکست عبرتها می گیرد. شکستی که در عدد یک نوشته می شود اما می توان تا بی نهایت از آن عبرت گرفت. در طول تاریخ آمده اند ابر مردانی که کمتر شکست خورده اند و تا توانسته اند همان اندک شکست ها را شکافته اند و در میان آن به دنبال شناخت اشتباهات خود بوده اند تا در مسیر پیش رو از تکرار آن جلو گیری کنند و کسانی هم بوده اند که هیچ گاه نخواسته اند اشتباه خود را قبول کنند و دیده شده که همان اشتباه ها بارها به اشکال مختلف تکرار شده و فاجعه آفریده است.

نگاه به تاریخ سه دهه گذشته افغانستان و بازخوانی تحولات و بحرانها، انسان هوشیار و بی طرف را به حقایقی می رساند که تصور آن آسان نخواهد بود. درد آورترین قسمت تاریخ همان قسمتی است که به میل و خواست یک مجموعه و مغرضانه نوشته شده که بر ذمه

هر آزاد اندیشی ایست که در شفاف سازی خیره گی ها و روشنگری تاریکی های تاریخ تلاش کند. قضیه افشار آن قسمت تاریخ جامعه شیعه افغانستان است که در دو دهه اخیر گنگ و نارسا مانده. برخی با نوشتن مقالات متعدد و جانبدارانه، تلاش کرده اند تا آن را مطابق به خواسته و میل و سلیقه شخصی و حزبی خود بنویسند و دیگران را مقصر اصلی شکست افشار سیلو معرفی کنند و از آن در مقاطع حساس زمانی استفاده ابزاری کنند. برای آنکه نسل جدید شیعه افغانستان به صورت عام و نسل جدید هزاره به صورت خاص از این فاجعه، ابعاد آن، طراحان و بانیان این جنگ مطلع شوند و تاریخ به صورت صحیح و درست، این فاجعه را ثبت کند، نیاز است به صورت صریح، شفاف، درست و جامع خوانش صورت بگیرد.

حزب وحدت اسلامی افغانستان از ادغام هشت گروه کوچک و بزرگ شیعی در مرکز بامیان در تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ تشکیل شد که در حقیقت به جای شورای ائتلاف اسلامی افغانستان جایگزین شده بود. در ابتدای ریاست شورای مرکزی حزب وحدت به دوش آقای محمد اکبری افتاد. اما در اولین کنگره حزب وحدت که در سال ۱۳۶۹ برگزار شد آقای عبدالعلی مزاری به این سمت انتخاب شد و تا آخرین لحظات عمر خویش بر این سمت باقی ماند. این حزب که هدفی جزء مبارزه با نظام استبدادی و تک قومی و برپایی یک حکومت فراگیر اسلامی و باز کردن یک فضای جدید برای حضور همه اقوام برادر در کشورنداشت در کنار مبارزه مسلحانه به برقراری ارتباط با دیگر جناح ها و احزاب جهادی روی آورد. با فرستان هیئت هایی به ولایات مختلف مانند پنجشیر، تخار، مناطق شمال روی آورد و به هدف همسویی و هماهنگی با احمدشاه مسعود، ژنرالهای شورشی و مخالف رژیم کمونستی کابل، آزادیگ تلاش می کردند. که با به وجود آمدن ائتلاف جبل السراج که به سقوط مزار شریف منجر شد.

با شکست دولت کمونستی در سال ۱۳۷۱ و استقرار حزب وحدت در کابل نقش ویرانگر این حزب و در راس آن رئیس شورای مرکزی شروع شد. در مورد استقرار حزب وحدت در کابل غلام حسین آزادی در کتاب اسطوره شکسته صفحه ۱۲ چنین می نگارد:

" پس از سقوط رژیم نجیب در سال ۱۳۷۱ شورای مرکزی حزب وحدت به عنوان عالیترین مرجع تصمیم گیری این تشکیلات و بسیاری از چهره های موثر دیگر در بامیان ماندند و استاد مزاری همراه با عده دیگر عازم کابل شدند. پس از این جا به جایی و جدایی ایشان در غیاب شورای مرکزی و بدور از مرکزیت حزب، به عنوان دبیر کل و شخص اول حزب، جلودار قافله پراکنده حزب و هواداران آن گردید."

بعد از تشکیل دولت موقت به ریاست حضرت صبغت الله مجددی، تمام احزاب جهادی در آن سهیم شدند. در این میان تنها حزبی که موقف خود را اعلام نکرده بود و در این دولت جایگاه خود را تثبیت نکرده بود حزب وحدت اسلامی افغانستان بود اگر چه برخی از نماینده گان این حزب چانه زنی هایی با دولت داشتند و به توافقاتی هم رسیده بودند اما منتظر آمدن دبیر کل حزب جناب آقای مزاری ماندند، تا مهر تایید بر این توافقات بزند. آقای مزاری به کابل آمد، اما نه تنها آن را تایید نکرد بلکه با آن مخالفت کرد. آقای علیجان زاهدی از جمله مسئولین حزب وحت بود که قبل از ورود آقای مزاری به کابل، مذاکراتی را با دولت آغاز کرده بود. وی که در سهیم شدن حزب در تشکیلات دولت موقت موفقیت هایی را به دست آورده بود و حتی توافقتنامه ای هم با دولت موقت امضا کرده بود از آقای مزاری به واسطه آقای محقق دایمیردادی می خواهد تا خواهان امضا و اعلان موقف حزب در زودترین زمان شود که آقای مزاری به صورت واضح سر باز می زند و در مقابل از یک بحران و طوفان سیاسی خبرمی دهد (به نقل از کتاب اسطوره شکسته صفحه ۱۹) "خاطرات چاپ نشده محقق دایمیردادی":

"آری! اما اینچور که شما خوش باور هستید نیست، این آرامش، آرامش قبل از طوفان است. به علاوه من کی را وزیر معرفی کنم؟ اگر چند نفر را معرفی کنم شاید سر این مسئله اختلاف کنید. به علاوه، تخصص میخواهد و کسی شایستگی لازم را ندارد. باید فرد کار کرده باشد."

اگر چه حزب وحدت با آنکه ساز ناهماهنگی و مخالفت در برابر دولت عبوری می زد اما با هشت نفر از شورای قیادی که توسط مجددی تعیین شده بود وارد مذاکره شد و بر سر دو وزارت خانه و یک وزارت خانه کلیدی توافق کرد. به گفته خود آقای مزاری هنوز از درب محل مذاکره خارج نشده بودند که نیروهای اتحاد اسلامی به مواضع وی حمله کرد.

بله درست در ۱۴ جوزای ۱۳۷۱ طوفان سیاسی که آقای مزاری از آن به صورت غیبی خبر داده بود فرا رسید. جنگ حزب وحدت با حزب اتحاد سیاف.

جنگی که هیچ گاه به اقرار اعضای بلندپایه هر دو طرف درگیری فلسفه و دلیل منطقی نداشته اما هشت بار دیگر هم تکرار شد. هنوز زخمیهای جنگ با حزب اتحاد مداوا نشده بود که این بار در یک منازعه کاملاً بی ارتباط به حزب وحدت، خود را دخیل کرد. درگیری مسلحانه میان نیروهای سید منصور با نیروهای جمعیت اسلامی بود اما حزب وحدت خود را دخیل کرد و هزینه جنگ با نیروهای جمعیت را از روی دوش نیروهای سید منصور برداشت و خود متحمل آن شد.

تنها توجیه جناب دبیر کل آن بود که پیروان سید منصور آقا از ملیت هزاره بودند و حزب وحدت هم اکثریت شان از ملیت هزاره است و گرنه با جمعیت هیچگونه روابط خصمانه نداشتند.

حزب پدیده مدرن دنیای معاصر است که وارد مبادلات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع بشری شده به گونه ای که سید جمال الدین حسینی افغانی این پدیده را در یک جمله توصیه کرده :

"تشکیل احزاب سیاسی در شرق بهترین وسیله ارتقای ملت‌های اسلامی و درمان همه آشفتگی هاست."

اما گاه گاه دیده شده که همین پدیده به جای درمان آشفتگی ها تبدیل به مولد اصلی بحران و آشفتگی ها می شود چنانچه سید در ادامه می گوید:

"دریغ که خود همین درمان تبدیل به بدترین و دردناک ترین دردها می گردد." شاید حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری آقای مزاری این جمله سید را به صورت عینی به اثبات رساندند.

بعد از درگیری ها با اتحاد اسلامی، جمعیت اسلامی، بار دیگر نیروهای حزب وحدت خود را برای تهاجم بر مواضعی در دارالامان و حوزه پنجم که تحت تسلط نیروهای جنرال مومن از جنرال‌های سمت شمال بود آماده کردند. با روحیه انسان ستیزی و خود محوری که در نیروهای حزب وحدت به وجود آمده بود توانستند موفقیت‌هایی به دست بیاورند و مناطق مذکور را تحت تسلط خود در آوردند.

مزاری در مدت دو سال و هشت ماه حضورش در کابل ۲۷ جنگ را در کارنامه خود به ثبت رساند. وقتی به ضریب هوشی آقای مزاری برای طراحی یک جنگ فکر کنیم، انسان را متحیر می‌شود. این جنگ طلبی و روحیه یکه تازی آنقدر رشد کرده بود که حتی تحمل دوستان نزدیک شان مانند آقای محمد اکبری که زمینه به ریاست رسیدن ایشان را در شورای مرکزی حزب وحدت فراهم کرده بود نیز برایش ممکن نبود. از جمله فجایعی که می‌توان آن را نتیجه سیاست جنگ طلبانه حزب وحدت دانست فاجعه دلخراش افشار است که برای تبیین زمینه های رخ داد، بازیگران و طراحان آن چند سطری می‌نویسیم.

افشار، زمینه های بروز فاجعه و عاملین

حزب وحدت، حزب اسلامی و جنبش شمال رقیب و اپزاسیون دولت ربانی بودند. از آنجایی که در آن زمان مدت زمان کمی از جهاد و جنگ می‌گذشت و احزاب هنوز سلاح های خود را در اختیار داشتند، به فکر راه انداختن یک کودتا شدند. ۸ میزان ۱۳۷۱ نشست سه جانبه ای با شرکت حزب وحدت-حزب اسلامی-جنبش شمال برگزار شد. در این نشست روی سقوط دادن دولت ربانی به توافق رسیدند تا به دنبال آن به تشکیل یک دولت جدید دست بزنند. در دولت جدیدی که مد نظر بود، حکمتیار به عنوان رئیس دولت، مزاری نخست وزیر، عبدالرشید دوستم به حیث وزیر دفاع کشور در نظر گرفته شده بود.

اما قبل از فرا رسیدن زمان موعود، طرح های این مثلث سه ضلعی به شکست مواجه شد. در شهر کابل از قوم ازبک اسکان نداشت و نیروهای جنبش شمال هم موقعیت درستی برای جنگ با دولت را نداشتند. حزب اسلامی هم که در اطراف چهار دهی مانند دره لندر، قلعه قاضی، ارغنده موقعیت داشت نمی‌توانست نقش برجسته ای در جنگ با دولت داشته باشد و به این ترتیب تنها نیروهای حزب وحدت و مردم هزاره بودند که پیش مرگ این نقشه نظامی جنگی شدند.

جنرالان حزب وحدت برای سقوط دولت ربانی محاسباتی کرده بودند. تهاجم از سه طرف به مواضع شورای نظار در نظر گرفته شد. از گردنه باغ بالا به استقامت پروان دوم که به تایمی موضع مشترک حزب وحدت و نیروهای سید جعفر نادری وصل می‌شد. وصل شدن نیروهای تحت تسلط حزب وحدت از افشار به تایمی و از تایمی به قلعه فتح الله، چهار قلعه وزیر آباد که خط حائل میان نیروهای دولت و میدان هوایی کابل بود. دیگر نیروهای

حزب وحدت از استقامت پوهنتون به طرف کارته سخی وارد عملیات می شدند و دو سنگر گردنه کارته سخی و کوه تلویزیون که از سنگرهای مهم و استراتژیک شورای نظار بود را به تصرف در می آوردند. از سویی هم نیروهای حزب وحدت که در چنداول مستقر بودند همزمان با حرکت کردن نیروهایشان از پوهنتون به استقامت کوه تلویزیون و کارته سخی، به طرف چنداول حرکت کرده، تا بدین قرار نیروهای حزب وحدت از دهمزنگ به چنداول وصل گردند.

باید توجه داشت که بیشترین نقش در این اقدام نظامی را حزب وحدت برعهده گرفته بود چرا که نیروهای دوستم از ساحه مکرویان که تحت اداره جنرال بگی و جنرال فوزی بود به استقامت چهار راهی صحت عامه حرکت کرده و راه دیگر میدان هوایی را بر دولت می بستند تا جنبش شمال بتواند نیروهای خود را توسط طیاره به میدان هوایی انتقال دهد.

نقش حزب اسلامی نیز کم رنگ بود. نیروهای تحت اداره این حزب تنها مواضع نظامی شورای نظار را از چهار آسیاب زیرحملات توپچی و راکت می گرفتند و از فرقه سما نیز تعدادی را به استقامت پل محمود خان و جنوب دریای کابل می فرستادند.

این نقشه و تاکتیک نظامی که تنها روی کاغذ کشیده شده بود، نیاز جدی به تعقیب و فعالیت های استخباراتی داشت. عبدالرشید دوستم برای مستحکم کردن پایه های این کودتای نظامی به فکر جذب افراد دیگری شد.

وی با یک قومندان نام ملا عزت که مسئول نیروهای مستقر در پغمان و قرغه بود، رابطه دوستی داشت و هم پیمان بود. با دادن امتیازاتی خواهان همکاری شد. عبدالرشید دوستم از ملا عزت می خواست که هنگام سقوط دادن دولت ربانی، جبهه پشت سر افشار را ببندد تا نیروهای حزب وحدت حین تعرض به مواضع شورای نظار از حمله احتمالی نیروهای سیاف در امان بماند.

اما ملا عزت برعکس عمل نمود. اسناد و نقشه جنگی را به نزد سیاف و مسعود و ربانی برد. وی با گرفتن امتیازات دوبرابر به خصوص گرفتن یک فرقه مستقل از دولت، از همپیمانی با دوستم و مزاری و حکمتیار خود داری کرد که این افشاگری ملا عزت باعث شد تا نهادهای امنیتی به رهبری مسعود و حزب اتحاد به رهبری سیاف متحدانه به یک عملیات پیشگیرانه دست بزنند.

مزاری بعد از نشست ۸ میزان دست به تقویت سنگر کوه زیارت زد. این سنگر استراتژییک که تنها شورای نظار مثل آن را در اختیار داشت، از دو جهت حائز اهمیت بود.

۱- تشریف بر شرق و غرب. ۲- تسلط بر علوم اجتماعی مرقآقای مزاری بود.

حزب وحدت با قرار دادن ۲۱ هزار نیرو در مناطق افشار، خوشحال خان، قرغه، سیلو الی چهار راهی قنبر، کوه زیارت، کوه راهدار، کوه افشار خود را برای سقوط دادن دولت ربانی آماده می کرد. اما شکست استخباراتی مانع از اجرای این عملیات شد.

شورای نظار و اتحاد سیاف مشترکانه دست به یک عملیات غافلگیرانه زد. ساعت ۵ صبح روز ۲۲ دلو ۱۳۷۱، در میان تاریکی هاو سرمای زمستان، نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف از دو جانب به سنگر کوه زیارت و سپس به علوم اجتماعی حمله کردند. از اولین فرمانده هان مهاجم به افشار را میتوان ملا عزت نام برد. وی حتی در محاصره علوم اجتماعی نیز حضور داشت. افشار از طرف پغمان سقوط کرد و علت آن را نیز می توان در معامله گری جنرالان حزب وحدت دانست چنانچه جنرال سلطانی، جنرال صداقت، جنرال کورگه از شخصیت های نظامی حزب وحدت بودند که قبل از فاجعه افشار با دولت معامله گریهایی انجام دادند.

جنگ ادامه یافت و نیروهای سیاف با سرعت زیادی به علوم اجتماعی رسیدند. هیچ یک از متحدین حزب وحدت به کمک شان نیامد. حزب اسلامی تنها با فیر راکتهایی در فاصله زمانی ۱۰ تا ۱۵ دقیقه اکتفا کرد. ساعت ۱۰ صبح بود که محل استقامت دبیر حزب وحدت اسلامی به تصرف نیروهای حزب اتحاد درآمد. آقای مزاری به قلعه شهاده عقب نشینی کرد. نیروهای مستقر آقای مزاری با سرعت زیادی خود را از منطقه کشیدند و آقای مزاری مجبور شد برای جلوگیری از حمله شورای نظار و حزب اتحاد، عزیز رویش و سجادی را به منطقه برچی بفرستد تا با فراخوانی مردم را به مقابله با اتحاد سیاف و شورای نظار دعوت کند. اما مردم برچی که از جنگ طلبی های حزب وحدت به جان آمده بودند حتی یک نفر هم حاضر نشد تا به مقابله دست بزند.

بالاخره افشار سقوط کرد و نیروهای سیاف و شورای نظار مسلط شدند و به کشتار بی رحمانه ای دست زدند. مردم بی گناه و ملکی را قتل عام کردند. تعداد شهدای افشار مشخص نیست اما طبق آمارهای اعلام شده توسط نویسنده گان و شاهدین، از ۵۰۰ تا ۷۰۰ نفر

معتبر دانسته می شود. عده ای آمده اند و از بی رحمی هایی که مهاجمین در افشار مرتکب شده اند مقالات نوشته اند. اما هیچ گاه به زمینه این رخداد و بنیان اصلی آن توجهی به خرج نداده اند. هیچگاه نیامده اند تا دل این فاجعه را بشکافند و حقایق را بیرون بکشند و رویش تحلیل و تجزیه کنند. آقای مزاری از رقبای خود شکست خورد. وی به قدرت نظامی خود می بالید و برای تحمیل کردن خواسته های سیاسی خود، گزینه نظامی خود را به رخ دیگران می کشید. اما در افشار چنان شکستی خورد که برای جبران آن هیچ توجیهی نداشت. بعد از این شکست فقط جنرال صداقت و جنرال درمحمد به جرم خیانت به دار آویخته شد. اتهام دست داشتن این دو تن هیچ گاه ثابت نشد و در هیچ محکمه ای نیز به صورت رسمی و قانونی محاکمه نشدند.

بعد از فاجعه افشار، رابطه حزب وحدت با حکمتیار همچنان دوام کرد. معاون حزب وحدت اسلامی این رابطه را اینگونه توصیف می کند:

"ما نمی گوئیم تنها حزب وحدت مسئول بوده، آنچه به حزب وحدت بر می گردد، مسئولیتش به دوش آقای مزاری و خلیلی ما می دانیم... ولی در اینجا آقای خلیلی بیشتر سبب شد که حزب وحدت را دنباله روسیاستهای حزب اسلامی بسازد. ایراد اصلی ما هم همین بود و نقص عمده در کار همین بود. ما به عنوان یک مردمی که در افغانستان یک اقلیت هستیم، ما یک حزب هستیم، ما خصلت های خود را داریم، خواسته های خود را داریم، ما در اینجا داعیه از این را نداشتیم که زعامت افغانستان را حتما ما داشته باشیم و سر این با کسی دعوی داشته باشیم. داعیه ای را که حزب اسلامی داشت، ما آن داعیه را نداشتیم. آن توانی را که حزب اسلامی داشت، آن توان را هم نداشتیم. این سیاست را هم نداشتیم."

مدتی بعد مواضع حزب حرکت اسلامی که از احزاب متحد دولت ربانی به شمار می رفت، توسط حزب اسلامی مورد تعرض قرار گرفت، که بعد از زد و خورد به مصالحه انجامید. حزب اسلامی بار دیگر بر مواضع حزب اسلامی تعرض کرد این بار نیز با پا درمیانی حزب وحدت نیز مصالحه شد. هنوز رنگ قلم مصالحه دوم خشک نشده بود که بار دیگر نیز مصالحه را نقض کرده، و این بار حرکت اسلامی هم کوتاه نیامد و به مقابله شدید دست زد و نیروهای حزب اسلامی را تا قصر دارالامان عقب راندند. نیروهای حرکت اسلامی با سرعت به قصر دارالامان که مقر حزب اسلامی و حکمتیار بود رساندند و آنجا را تصرف کردند.

همه در بهت و ناباوری ماندند. مسعود وزیر دفاع دولت ربانی بیشتر از همه در عالم ناباوری به سر می برد اگر چه از قبل در جریان دفاع و مقابله این جنگ قرار گرفته بود. شکست برای حزب اسلامی آن هم از یک جریان نسبتاً کوچک تر شیعه برای این تکه دار قوم پشتون غیر قابل تحمل شد. فلهمذا به فکر برداشتن حرکت و بخشی از حزب وحدت پرداخت. وی از مزاری و متحدان درون حزبی اش خواست که به یک تصفیه درون جامعه شیعی دست بزنند که متأسفانه به فاجعه ۲۳ سنبله منجر شد. این فاجعه که طبق گزارش دکتران بدون مرز ۲۹ هزار قربانی گرفت و موجب شد تا جامعه قدرتمند و یک پارچه شیعه، چندپارچه شود. در ۵ حوت سال ۱۳۷۳ آقای مزاری برای توجیه شکست تاکتیکی خود در افشار و نیز توجیه اشتباه خود در خلق فاجعه ۲۳ سنبله دست به فرافکنی بر علیه حرکت اسلامی زد. اولین باری که ادعا کرد، نیروهای حرکت اسلامی مستقر در کوه افشار باعث سقوط افشار شده اند. وی ادعا کرد که کشته شده گان افشار را هزاره ها تشکیل می دادند و همچنین تلاش کرد که حرکت اسلامی یک جریان قومی و وابسته به دولت و خائن معرفی کند. وی چنین قلم داد می کرد که افشار توسط فرماندهان حرکت اسلامی از قبل معامله شده است و در آن زمان مسئولین حرکت اسلامی در پاسخ آقای مزاری واکنش نشان ندادند چرا که رویارویی دو جناح شیعه همان خواست حکمتیار بود.

حکمتیار پی برده بود که یک جامعه برحال شیعه چقدر در تعاملات کشور می تواند نقش ایفا کند. افشار بعد از گذشت بیش از ۲۰ سال هنوز در هاله ابهام است. دیده می شود گاه گاه طبق سنت ۲۰ ساله از سالروز این فاجعه استفاده ابزاری می شود. مقالات غرض دار و هدفمند به رشته تحریر در می آید و برای کوبیدن برخی جریانها و احزاب و شخصیت ها به کار گرفته می شود. سید حسین انوری از فرماندهان حزب حرکت اسلامی و رهبر یکی از شاخه های حزب حرکت اسلامی در زمان حال، سال ۱۳۹۱ در نشریه چاپی مربوط به این حزب خواهان یک مناظره با آقایان خلیلی، محقق، فهیم و سیاف شد اما پاسخی از جانب این اشخاص داده نشد.

امسال نیز آقای انوری برای دومین بار در برنامه تلویزیونی میبوند حضور یافته بود، از آقایان خلیلی، محقق، فهیم و سیاف دعوت به یک مناظره تلویزیونی کرد. این کنش آقای انوری هیچ واکنشی از جانب اشخاص نامبرده نداشت. تنها سایت جمهوری سکوت که خود را تربیون

هزاره ها می داند، به صورت دفاعی و آشفته اعلام مناظره دو شخصیت گم نام و ناشناخته را اعلام کردند و دلیل بی اساسی نیز اقامه کردند که محقق و خلیلی خود را در شان مناظره با انوری نمی داند. سوال اینجاست که چه کسی با خلیلی و محقق هم طراز است؟؟؟ قطعاً پاسخ شان آیت الله محسنی و آقای سید محمد علی جاوید است. ما می پرسیم که آیا کسی که هنگام وقوع فاجعه در کابل حضور نداشته تا نقشی ایفا کند، طبق کدام دلیل عقلی و کدام اندیشه و تفکر مجرم است؟؟؟

شاید برخی ادعا کنند که چون رهبری آن را به عهده داشتند فلذا این معامله را نیز از راه دور انجام داده اند. باید اذعان کرد در سال های ۱۳۷۱ امکانات اطلاع رسانی کنونی وجود نداشت. از سویی هم طبق ادعای دبیر کل حزب وحدت با نفوذی که در میان فرمانده هان حرکت اسلامی داشت باید از مکاتبات و ارتباطات رهبر و رئیس اجرایی حزب با فرمانده هان این حزب مطلع می شد.

همچنین روز نامه جامعه باز که با حمایت مالی آقای کریم خلیلی فعالیت می کند، با نوشتن یک مقاله جانبدارانه از بی میلی آقای خلیلی نسبت به روشن شدن حقایق فاجعه افشار به نوعی پرده برداشت.

برخی نویسندگان و قلم به داستان دیگر نیز مانند عزیز رویش، آقای انوری را بی حیا خوانده و اعلام کرده اند که پاسخ آقای انوری را در ۲۲ دلو سالروز قربانیان این فاجعه خواهد داد. دکتر شریعتی سحر نیز از یک مناظره دیگر گون سخن گفته و بیان کرده است که آماده است با حمایت های مالی و معنوی مردم، چتر حمایتی آقایان خلیلی و محقق، دست رسی به آرشیف حزبی روی قاتلان افشار را سیاه کند و به نفرین تاریخ تبدیل کند.

انسان شگفت زده می شود، آنقدر تناقض در رفتار و گفتار این جریان وجود دارد، که گاهی موجب تردید و دو دلی طرفداران شان می شود چه برسد به انسانهای بی طرف. از یک سو ادعای عقلانیت و عقل گرایی و مدنیت دارند و از سوی دیگر بر لجاجت ها و مواضع فاقد عقلی و بی اساس خود تاکید دارند. این جریان سالهاست که با نعره زدن های گوش خراش ادعا دارند خون هزاران هزاره بی گناه ریخته شده، و دست انوری در این خون آلوده است. حالا که این متهم خود برای دفاع و رفع اتهام به یک مناظره تلویزیونی دعوت می کند، سر را زیر لحاف می کنند و جوابی نمی دهند. همین جریان در دو دهه گذشته ادعای

خونخواهی قربانیان فاجعه افشار را داشتند. و در این راستا گلو پاره کرده اند که هزاره در افشار نسل کشی شده است اما حالا حاضر نیست حتی برای اثبات ادعای خود به یک مناظره تن دهند. اگر چه باید گفت که بیشترین قربانیان فاجعه افشار از برادران قزلباش بود چنانچه آقای مزاری دبیر کل حزب وحدت در دیدار نمایندگان تنظیم نسل نو هزاره مغول نیز گفته: "چون جنگ افشار شروع شد، مردم هزاره از ترس اینکه جنگ با هزاره ها است از افشار بیرون شدند و مال و دارایی خود را نیز کشیدند و افشاریانی که از نجات (نژاد) هزاره نبودند، فکر کردند که چون هزاره نیستند، لشکر سیاف و مسعود به آنها کاری ندارند. اما لشکر متجاوز همان مردم غیر هزاره را قتل عام کردند. ولی همین آقای مزاری در دیگر سخنرانی های خود، فریاد می کشد که آنها هزاره را در افشار قتل عام نمودند. از این موضوع هم بگذریم ولی نمی توانیم از منطوق و نفس مناظره چشم پپوشانیم.

باید یادآور شد که این مناظره در شرایطی مطرح شد که ابعاد افشاگری آن بسیار وسیع است. در برهه ای که آقای محقق برای دست یابی قدرت معاونت دوم با داکتر عبدالله همسو شده است. داکتر عبدالله از شخصیت های مطرح و به نام دولت ربانی و از دوستان و یاوران احمد شاه مسعود است.

می توان به صراحت گفت: اگر چه داکتر عبدالله خود در فاجعه افشار دست نداشته اما نباید فراموش کنیم که وی شانه به شانه احمد شاه مسعود جنگیده و همان سیاستهای ربانی و مسعود را دنبال می کند.

آقای محقق هم فعلا هیچ گزینه ای بهتر از داکتر عبدالله ندارد چرا که دیده شده آقای محقق تا یک فرصت بهتر نیابد به همان گزینه نسبت نه چندان بد می چسبد و اینگونه می نماید که نمی خواهد به خاطر خونهای ریخته شده در افشار این فرصت را از دست بدهد. گر چه حتی اگر این مناظره در شرایط نه چندان حساس مطرح میشد باز هم برای مناظره حاضر نمی شد. می توان دلیل آن را بر سیاست های شکست خورده و اتخاذ شده در دهه ۷۰ توسط حزب وحدت دانست.

آقای خلیلی نیز درگیر زد و بند های انتخاباتی است. وی در به دنبال تشکیل یک تیم دیگر با پشتیبانی تیم ارگ است. باید بپذیریم رهبران حزب وحدت حاضر به مناظره نخواهند شد چرا

که با برگزاری مناظره تنها یک عده که دست شان در کارهای حزبی دخیل بوده و نمی توانند اشتباهات خود را قبول کنند در کنار این شخصیت ها خواهند ماند. اکثریت مردم به خصوص نسل جدید تحت تبلیغات یک سویه قرار گرفته اند و با برگزاری این مناظره به حقایق خواهند رسید که هیچ وقت شنیده نشده است. امیدواریم آقای انوری و تمام بزرگواران چه از جناح حزب وحدت شاخه اکبری و چه حزب حرکت اسلامی و تمام آزاده گانی که در جنگهای داخلی شاهد جنایات بوده اند و اسنادی در اختیار دارند در دسترس نویسنده گان و محققین و پژوهش گران قرار دهند تا حقایق معلوم گردد.

افشار، خون و تجارت سیاسی

مهدی افشاریان

سالروز فاجعه افشار فرارسید. ۲۱ سال پیش در افشار، فاجعه انسانی روی داد و غیرنظامیان بی گناه به گونه ای وحشیانه قتل عام شدند. این مسئله در ذات خود یک تراژدی بود. تراژدی ای که اجساد زنان، مردان، پیران، و کودکان، به خون خفته و تکه پاره شدند و نخست باید به عاملین و قاتلین این فاجعه ننگ و نفرین فرستاد. اینکه این فاجعه چگونه به وجود آمد و چرا خلق گردید؟ خود بحث مفصل و طولانی میطلبد که در خور این مقال نیست. ولی به و طور مختصر و گذرانی توان گفت: جنگ افشار و جنگ های قبل از آن را می شود در قدرت طلبی استادمزاری جستجو کرد. که در سطور بعدی به آن اشاره خواهیم کرد. اما با گذشت ۲۱ سال هنوز هواداران مزاری، آسمان وریسمان رابه بافته گناه سقوط و قتل عام افشار را به گردن دیگران چون انوری، هادی، جاوید، اکبری، محسنی و فاضل می اندازند. هر چند دو سال پس از فاجعه ی افشار، آقای مزاری از انوری و هادی رابعنون واسطه های سقوط افشار نام برد، اما مریدان

عقدۀ ای ایشان بعدهانام های دیگر رانیز به آن افزودند. آنچه که بر کسی پوشیده نیست، این است که در جنگ افشار از یک طرف نیروهای مسعود و سیاف و از طرف دیگر نیروهای مزاری، جنگیدند و مزاری در این جنگ شکست خورد و از علوم اجتماعی عقب نشینی کرد و هر چه فاجعه خلق شد، توسط افراد مسعود و سیاف بودنه کدام قوت و نیروی دیگر از کدام حزب و جناح دیگر کسی در جنگ دخیل نبود. عاملان اصلی شناخته شده و اکثر آحی و حاضرند. سیاف به عنوان رهبر حزب اتحاد اسلامی و احمد شاه احمدزی به حیث معاون آن زمان سیاف و ملاعزت قوماندان سیاف در جنگ افشار، زنده و همه در کابل حضور دارند. از جمعیت اسلامی هم اگر مسعود نیست، فهیم خان رئیس امنیت ملی و فرد شماره دوم و محمد یونس قانونی رئیس سیاسی وزارت دفاع مسعود و اکتر عبدالله مشاور نزدیک مسعود در جنگ افشار نیز همه در کابل زندگی بی دغدغه دارند. سینه چاکان و محبان مخلص مزاری عاملین اصلی فاجعه راکه در سطح بین المللی شناخته شده هستند، رها کرده به جان عده ای دیگر که همه شیعه و هم مذهب آنان می باشند، چسپیده اند و هر ساله در برگزاری سالگرد فاجعه ی افشار لعن و طعن خود را نثار آنها می کنند که طبق دلخواه خویش آنان را در حادثه ی خونین افشار وارد کرده اند. اینان اگر همت و غیرت دارند، بروند، از یخن سیاف، احمدزی، فهیم خان، عبدالله و قانونی بگیرند، نه کسانی که هیچ دخالتی در خلق فاجعه ی افشار نداشتند. مزاری پس از سقوط افشار هر چند فرافگنی کرده ضعف مدیریت خود را در جنگ پنهان ساخته ولی قوماندان های خود را متهم به فروش افشار نموده و با صراحت می گوید: ما آنها را دستگیر و محاکمه و مجازات کردیم. اینک به اصل اظهارات مزاری توجه فرمائید:

وزارت دفاع روی افشار، وارد معامله می شود. سرچهار تا قوماندانی که در دور افشار و کوه افشار و جزو تام هایی که انجام ستقر بودند. اینها نیرو داشتند. دو صد میلیون (افغانی) برای چهار قوماندان توزیع می کند. هر قوماندان پنجاه میلیون باقی مانده ی قوماندان هایی که در آنجا در افشار نبودند، جاهایی دیگر بودند. برای آنها یک میلیون و پنجاه هزار تخصیص می دهند... در این رابطه تقریباً می شود گفت: که اکثریت اینها را گرفتیم". (سخنرانی مزاری، ۱۹ جوزای ۱۳۷۲ بر گرفته از کتاب "احیای هویت، ص ۵۰)

هر چند ما معتقدیم که آن قوماندانان بخت برگشته، چون توان جنگیدن با نیروهای قدرتمند و مجهز و کثیر مسعود و سیاف را نداشتند، بالا جبار شکست خوردند و عقب نشستند. ولی چون این

شکست به غرور بابه لطمه وارد کرد و مقرر حکمرانی خود (علوم اجتماعی) را از دست داد، آنان را متهم به معامله نموده، پیش پای خویش قربانی کرد. ولی اگر هم بپذیریم که واقعا معامله ای در کار بوده، این معامله نه توسط دیگران که به دست قوماندان حزب وحدت مزاری صورت گرفت. زیرا غیر از قوماندانان حزب کدام قوماندانی از حرکت اسلامی در جنگ نبود تا دستگیر شود و آقای اکبری هم در آن زمان، معاون آقای مزاری و در بامیان به سر می برد و برای تقویت آقای مزاری پس از شکست افشار، از بامیان به کابل نیرو گسیل نمود. پس نتیجه این است، که جنگ رامسعود و سیاف کردند و اگر فروش افشار در کار بوده، توسط قوماندان های خود مزاری صورت گرفته است. حال این آقایان اصل عاملین رافراموش کرده به جان دیگران چسبیده اند. این چه منطقی است؟. حرکت اسلامی محکوم است که در کنار ربانی و مسعود بوده هر چند در هیچ جنگی بر علیه حزب وحدت و جنبش و حزب اسلامی به نفع مسعود، وارد عمل نشده بود ولی آقایان محقق و خلیلی که بعداً با مسعود شورای عالی دفاع از وطن تشکیل کردند و تحت امر مسعود درآمدند و بعد از روی کار آمدن حکومت کرزی، محقق دوبار با سیاف که همان جنگنده ی اصلی افشار بود، درولسی جرگه ائتلاف نموده برای رئیس شدن سیاف درولسی جرگه به او رأی داد و اینک هم معاونیت دوم داکتر عبدالله یکی دیگر از مسببین فاجعه ی افشار را پذیرفته است و به نفع او از خود خرج می کند و یاجناب خلیلی که در سالگرد مسعود، اورانظامی بی بدیل و سیاستمدار سترگ و عارف شب و وارسته معرفی می دارد و بیش از دوازده سال است که زیر امر فهیم خان، برجسته ترین عامل فاجعه افشار، چون گوسفند به کار خود ادامه می دهد، هیچ از جانب این فاشیست های قوم گرامورد ملامت قرار نمی گیرند. اگر خلیلی و محقق، قزلباش، سید، بلوچ، تاجیک شیعه، می بودند و از کنار مزاری جدا شده به سیاف و فهیم متمایل می شدند، امروز این قشر کوچک بی هویت، چه داد و فریادی راه می انداختند؟.

اینها شفیع معروف به دیوانه راقهرمان قوم و شهید راه عزت و شرف هزاره می خوانند ولی در مورد قاتل وی که جناب خلیلی است، سکوت مرگباری پیشه نموده اند. اگر شفیع را غیر از رهبران اینها کسی دیگری از غیر هزاره به مهمانی و داخل حویلی خود تیرباران می کرد، اینها چه و اشفیعا راه انداخته قاتل را به چهار کتاب کافر می کشیدند.

پس این همه از افشارگفتن ومصیبت افشار را خواندن ومحکوم کردن کسانی که در فاجعه ی افشار هیچ دخالتی نداشتند، چیزی جز قوم پرستی کور ودشمنی بابرخی اقوام دیگر مقوله ی دیگری نخواهد بود.

از کدام قوم در افشار قتل عام شدند؟

از نظر آموزه های اسلامی، هیچ تفاوتی بین قومی با اقوام دیگر نیست وهیچ قومی دارای ارزش ذاتی نمی باشد. فضیلت بر اساس عملکرد افراد استوار است نه نسبت داشتن به اقوام. پس در افشار که انسان های مسلمان به شهادت رسیدند، خود یک فاجعه ی المناک می باشد. فرقی نمی کند که از کدام یک از اقوام افغانستان بوده اند. ولی عاشقان بابہ مزاری بیست و یکسال است که افشار را قتلگاه هزاره می خوانند و حتی در مراسم عاشورا هم اکثراً روضه ی افشار ومظلومیت هزاره را خوانده از مردم اشک میگیرند البته افشاری شک فاجعه بود ولی تنهافاجعه نبود در ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ که حمله ی غافلگیرانه و ناگهانی به دستور آقای مزاری بر پایگاه های حرکت اسلامی ومقر آقای اکبری شروع گردید، علاوه بر سپردن سلاح استراتژی یک اسکاد به حزب اسلامی حکمتیار، ده برابر افشار، از همین مردم هزاره وشیعہ کشته شدند. که هیچ وقت آن رافاجعه نگفته بلکه قیام اسارت شکن بابہ نامیدند. ولی آنگونه که شخص مزاری در دیدار بانمایندگان تنظیم نسل نوهزاره مغول ضمن اظهار قدردانی از کمک های آن به حزب وحدت، صریحاً اظهار داشته، این است که در افشار هزاره ها کشته نشدند بل قربانیان افشار قزلباش ها بودند.

اینک به عین سخنان مزاری که ماکلیپ آنرا در فضای مجازی هم گذاشتیم توجه فرمائید: "در قضیهء افشار که پیش آمد، افشار منطقه ای است که اصل قلعه هایی که در آنجا بوده است، از سابق از مردمان افشار بوده که غیر نجات(مزاری نژاد رانجات تلفظ می کرد) هزاره هست. ولی شیعه مذهبند، باقی مردم که آمدند، پهلوی اینها خانه انداخته شهر شده. این مانده به نام هموافشار. که معروف است در افغانستان به نام قزلباش. اینها وقتی که افشار سقوط می کرد، مردمان هزاره فرار کردند. بیرون شدند و اموال خود را کشیدند یا خانه های خود را بیرون کردند که جنگ است. این برادرها(یعنی: قزلباش ها) به احساس اینکه نجاتاً(یعنی: نژاداً) هزاره نیستیم، ماره شاید ظلم نکنند. بالاترین صدمه را اینها(قزلباشها دیدند. وقتیکه آمدند نیروهای مخالف مسلط شدند، به هیچ چیزی اینها رحم نکرد.

(عین اظهارات مزاری بانمایندگان تنظیم نسل نوهزاره ی مغول)

بلی مزاری که داعیه دارخون افشاریان به زبان خوداعتراف می کند که درافشارهزاره هاگشته نشدند، ولی هواداران سینه چاک بابه ازپاپ هم کاتولیک ترشده، شهدای مظلوم قزلباش و سادات سنگلاخ را در افشارهزاره نامیده، "روضه های سیاسی و مخته های تبلیغی" راه انداخته اندوهرچه عالم و فاضل و روحانی و قوماندان غیرهزاره ی شیعه درآن زمان درکابل بودند، همه را عاملین فاجعه ی افشاروقاتلین ملت هزاره نام نهاده اند. آنها در طرح این اتهامات خود، جز سخنان عقده مندانه و عکس العملی مزاری که پس از فاجعه ی ۲۳ سنبله ایراد کرد و تنها انوری و هادی را از حرکت اسلامی و فاروق سلطانی را از هواداران اکبری به واسطه گری بین مسعود و قوماندانان خود، متهم ساخت، هیچ سند و مدرک و دلیلی بر مدعاهای خویش ندارند و فقط هوای فیر کرده عده ای نابالغ و نادان هم که تعدادشان بسی اندک است به گفته های آنان هوا را می کشند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

دروغ «عدالت انتقالی» از زبان «جامعه باز»

رضا رسولی

چند سالی است که بحث عدالت انتقالی در افغانستان مطرح گردیده است. این موضوع که به صورت خاص یک مفهوم و پروژهای غربی است، در غرب حدود دو دهه عمر دارد. مفهوم و مفاد آن این است که در جوامع در حال گذار از جنگ به سوی صلح و ثبات و یا از استبداد به سوی مردم سالاری، موارد نقض حقوق بشر و جنایات ضد بشری، مورد بازپرسی قرار گرفته و ضمن محاکمه جنایت کاران و ناقضان حقوق بشر، به التیام زخم های قربانیان پرداخته شود و غرض اصلی از این اقدام، رسیدن از شرایط نا به هنجار و ظالمانه به شرایطی فضایی هنجار مند و عادلانه است. بدون تردید عامل بسیار مهم در تحقق این امر بی طرفی مراکز و سازمان های بازرسی و بازپرسی قضایی مورد بررسی است.

اما در افغانستان از زمانی که این پروسه به عنوان یک پروژهای غربی مطرح گردیده تلاش صورت گرفته که از آن بسان بسیاری از مفاهیم اخلاقی و اجتماعی سوء استفاده های سیاسی و ایدئولوژیک انجام پذیرد. چنانکه یک نویسنده ی آزاد در این خصوص می گوید: «

اتفاقاً در این روزهای اخیر در چند گردهمایی که روی عدالت انتقالی و دادخواهی بحث می شد، شرکت داشتم و متوجه شدم که تا حال توافق نظر بین کسانی که آغاز کننده این بحث اند، وجود ندارد. کسانی می گویند که فرایند عدالت انتقالی به دلیلی در جریان می افتد که جنایتکاران شناسایی گردند و به محاکمه کشیده شوند؛ اما گروه دیگر می گفتند که عدالت انتقالی به این مفهوم است که قربانیان جنگ شناسایی گردند و به نحوی به التیام درد های شان پرداخته شود و به تساهل دعوت گردند تا نیازی به محاکمه کردن جنایتکاران نباشد... چیزی که در این بحث دومی برایم جالب بود، نحوه استدلالات حاضرین بنابر گرایش قومی و زبانی شان بود. حالا اصلاً بحث سیاسی و اجتماعی نبود. پشتون ها (البته منظورم تنها همانهایی اند که در همان جلسه ها شرکت داشتند) اصرار داشتند که عدالت انتقالی باید از خانه جنگی های دوران مجاهدین آغاز گردد، چون بنا به تصور ایشان در این جنگ ها تاجیک ها، هزاره ها و ازبیک ها نسبت به پشتون ها سهم عمده را داشتند و در مورد وضعیت فعلی و تاکید روی جنایات طالبان همه خاموشی اختیار کردند. تاجیک ها (همان هایی که در جلسه بودند) به عکس اصرار داشتند که باید از هفتاد سال قبل آغاز کرد تا جنایات قدرتمداران پشتون برملا گردد و در ضمن این چند سال اخیر را که طالبان شهروندان را می کشند و می سوزند، نباید از نظر دور داشت.*

البته این تنها پروسه عدالت انتقالی در این سرزمین نیست که چنین مورد سوء استفاده های سیاسی و جریانی قرار می گیرد، بلکه مفاهیم دیگری چون عدالت، وحدت ملی، مظلومیت و ... حتی دفاع از قربانیان جنگ و خشونت مثل کشتار هولناک افشار سالها ابزار دست سیاستمداران و جریان های فکری و ایدئولوژیک مختلف بوده است.

چنانکه شنیده می شود اجرای بررسی و تحقیق پروژه عدالت انتقالی در افغانستان بدست کمیسیون تحت ریاست خانم سیما سمر افتاده است. این خانم فعال سیاسی - اجتماعی پیشینه ی فکری و ایدئولوژیکی اش برای همه معلوم است. زمانیکه این خبر بر ملا شد موجبات نگرانی صاحب نظران فراهم گردید و این جریان را عملاً در مخاطره دیدند و شاید به همین دلیل - یعنی فقدان بی طرفی- برخی از رسانه ها خبر دادند که تحقیقات این کمیسیون در این رابطه تمام شده اما دولت از نشر و پخش آن جلوگیری کرده است.

این فقدان بی طرفی زمانی به صورت روشن خود را نشان داد که قطعه ای از آن گزارش روز شنبه ۱۲ دلو در شماره ۱۶۹ روزنامه جامعه‌ی باز -جریان همفکر خانم سمر- در اوج یک مشاجره‌ی سیاسی بر سر کشتار افشار درز کرد.

درز این قطعه از گزارش مزبور به شدت مایه نگرانی صاحب نظران و پژوهشگران بیطرف گردید. زیرا که این قطعه نشان می‌دهد که گزارش موصوف نه تنها افراد خاص از جریان خاصی را مورد هدف قرار می‌دهد که به صورت آشکاری در صدد تحریف تاریخ است.

این قطعه که متأسفانه با نام «برگی از مستندات پاک سازی قومی در افشار» منتشر شده است؛ اگرچه که در اصل آقای سید حسین انوری را هدف قرار می‌دهد و می‌خواهد او را عامل عمده در فاجعه‌ی افشار وانمود نماید؛ اما روح این به اصطلاح گزارش مستند ناظر بر این است که بجز یکی دو نفر -مثلاً قوماندانان شیر علم و زلمی طوفان- تقصیر عمده را یک جریان خاص و افراد بخصوص -افرادی که همواره مورد هجوم اینها بوده‌اند- از جامعه شیعه عهده دار هستند.

از جمله در این گزارش آمده که در یکی از جلسات مربوط به فاجعه‌ی افشار در هوتل انترکانتیننتال آیت الله العظمی محسنی حضور داشته است، در حالیکه نویسنده‌ی این سطور با تکیه بر مستنداتی از راویان زنده‌ی حوادث آن روز قطع و یقین دارد که ایشان در چنین جلسه‌ی حضور نداشته است.

ممکن است بانیان و تمویل کننده گان اصلی روزنامه‌ی موصوف هدف خاص سیاسی-انتخاباتی را در این شرایط دنبال نمایند؛ اما مسئولان رسمی این رسانه که از ابتدا مدعی بی طرفی و رعایت قوانین و قواعد رسانه‌ای بوده‌اند، باید بدانند که طرح این‌گونه مسایل و اتخاذ مواضع خصمانه و مغرضانه نسبت به افراد و جریانها نه به سود کار نشراتی خودشان است و نه به خیر و صلاح کشور و مردم.

حال سؤال اصلی که باید خانم سیما سمر و همکارانش جواب بدهند این است که با وجود خلاف قانون بودن نشر، این گزارش چگونه و از چه طریق در اختیار روزنامه‌ی جامعه‌ی باز قرار گرفته است! آیا این کار نشان همفکری در یک پروسه‌ی سیاسی نیست؟ آیا این حرکت خود ایزار سیاسی ساختن از «عدالت انتقالی» و حقوق بشر نمی‌باشد؟

و راستی باید آقای رئیس جمهور کرسی و همکارانش را در حکومت تحسین کرد که جلو نشر چنین گزارش یکجانبه و مغرضانه را گرفته است، چه اینکه در صورت نشر آن علاوه بر ستم رواداری به یک عده بنام عدالت انتقالی و ایجاد نفاق در جامعه، مقطعی از تاریخ کشور را نیز تحریف می کرد.

باید توجه داشت که کشتار افشار یک کشتار هولناک، مثل کشتار دشت لیلی، کشتار قزل آباد، کشتار یکاولنگ، کشتار پلیگون های پلچرخی و... بلکه بدتر از آنها می باشد، و باید در یک شرایط مناسب عاملان آن مورد باز پرسى و محاکمه قرار گیرند و قربانیان آن مورد عطف و عدالت. لیکن از این جنایت هولناک از سال وقوع تا کنون برخی از جریانهای سیاسی بعنوان ابزار سیاسی علیه رقبای خویش استفاده کرده اند و این سنت سیئه هنوز هم به همین منوال ادامه دارد. کاش در یک روند واقعاً عادلانه باز پرسى و محاکمه ی بیطرفانه و تطبیق عدالت صورت پذیرد و یا پیشنهاد آقای سید حسین انوری مورد پذیرش قرار گیرد، «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد». اگر چنانچه بررسی و داوری منصفانه و بیطرفانه انجام نپذیرد سوء استفاده از این فاجعه ی انسانی به سود مقاصد سیاسی و ایدئولوژیکی همچنان ادامه خواهد یافت.

اجرای عدالت خواست اصلی اسلام و مطلوب طبیعت و فطرت بشریت است؛ چه نام آن را عدالت انتقالی بگذاریم، چه عدالت اسلامی و چه هر نام دیگر؛ لیکن استفاده ی ابزاری از آن کار ناجوانمردانه، غیر اخلاقی و غیر انسانی است.

تمویل کننده گان غربی پروژه ی عدالت انتقالی هم اگر تا حال متوجه نبودند باید از این نمونه درک کنند که این پروژه مثل سایر پروژه های طرح شده در افغانستان مورد دست برد سیاسی قرار گرفته است و این برای ملت افغانستان و تاریخ آن فاجعه است.

افشار؛ نیازمند گفتمانی واقع بینانه است!

مصطفی بیات

سال گذشته و در پی عملکرد افراط‌گونه عده‌ای معلوم الحال که به تحریک عناصر تفرقه‌افکن و به بهانه تجلیل از واقعه افشار، صراحتاً آقای سید حسین انوری را متهم به دست داشتن در قضیه افشار نموده بودند، ایشان در پی آن و در راستای روشنگری اذهان عامه از عملکرد تفرقه افگنانه و دور از تعقل تحریف گران تاریخ جهاد و مقاومت، پیشنهاد مناظره‌ای تلویزیونی را با حضور چهره‌های سرشناس مجاهدین مطرح نموده و گفتند: «من مشخصاً با آقایان، طرح مناظره تلویزیونی را مطرح نموده‌ام و جهت روشن سازی فجایع کابل و افشار خواهان مناظره با حضور مارشال فهیم، خلیلی، سیاف، اکبری و محقق می‌باشم تا باشد واقعیت‌ها بصورت زنده و ریشه‌ای در حضور ملت شریف افغانستان روشن گردد.» همچنان آقای انوری افزودند: «ما شاهد تلاش‌های مذبوحانه عناصر منفی سرشتی هستیم که با طرح ادعاهای کاذب و تحریف‌گونه شان کوشش دارند تا با ایجاد برنامه‌های

نفاق افکنانه خود، تاریخ و حقیقت را بصورت وارونه جلوه دهند. بدون شک من نیز طرفدار افشای چهره‌هایی هستم که تا اکنون در زیر نقابهای فرسوده، خود را از چشمان تیزبین واقعیت مخفی داشته اند و کوشیده اند تا واقعیت های عینی تاریخ را بصورت نابخردانه تحریف نمایند.»

بسیاری از حقیقت اندیشان، طرح این مناظره از سوی آقای انوری را با حضور چهره‌های سرشناس جهادی و دخیل در تشنجات و بحران‌های آن زمان، به فال نیک گرفته و تحقق آن را بهترین گزاره در راستای واکاوی واقعه افشار و آشکار شدن حقایق و واقعیت‌ها و نیز بهترین راه برای بسته شدن دهان فرصت طلبانی می‌دانستند که همواره به صورتی مهندسی شده و سیستماتیک با اتهام بستن به مجاهدین و چهره‌های شاخص جهادی و سیاسی، در پی تحقق اهداف سیاسی جریاناتی خاص می‌باشند. اما متأسفانه هیچ یک از چهره های دعوت شده به مناظره، نه تنها برای حضور یافتن گرد میز مناظره اعلام آمادگی نکردند که دعوت اقتدارگونه آقای انوری را با سکوتی مرگبار بی‌پاسخ گذاشتند!

دعوت آقای انوری به مناظره و حضور یافتن چهره‌های دخیل در حوادث و جنگ‌های دهه هفتاد مخصوصاً بازماندگان حزب وحدت گرد میز مناظره، می‌توانست زوایای تاریک حوادث ناگوار آن زمان را واضح ساخته، از جنایت‌های بسیاری از چهره‌های جانبخته و زنده‌ای پرده بردارد که امروز به مدد تبلیغات پوشالی و خالی از حقیقت عده‌ای قلم‌فروش مزدور، به اسطوره شکسته‌ای می‌مانند که در دل حقیقت اندیشان جز تنفر و براءت از آنان چیز دیگری وجود ندارد.

امسال و یکبار دیگر، آقای انوری طی مصاحبه‌ای در تلویزیون میبوند، دعوت به مناظره‌ای را تکرار کرد که سال پار با سکوت بی‌معنا و مرگبار اشخاص و افرادی مواجه شد که به نوعی پایشان در قضیه افشار دخیل و دست‌شان آلوده است و اگر لب بگشایند، رازهایی برون افتد که از برج و بارو و نیز آبرویشان هیچ نخواهد ماند! پس تنها چاره را در سکوت می‌بینند، سکوت!

آقای مسیح ارزگانی، یکی از کسانی که شاهد حوادث دهه هفتاد بوده است در این مورد در صفحه فیسبوک خود در مطلبی تحت عنوان «پیشنهادهای معقول و پاسخ‌های نامعقول» می‌آورد: « دقیقاً ۲۱ سال پیش در تاریخ ۲۱ دلو، قرارگاه مرکزی حزب وحدت در انستیتوت

علوم اجتماعی، مورد حمله سنگین نیروهای اتحاد سیاف و دولت ربانی قرار گرفت. به دلیل بسیج گسترده قوت‌های مهاجم و حجم سنگین آتش، نیروهای حزب وحدت تاب مقاومت نیاوردند و صبح روز بعد (۲۲ دلو) قرارگاه مرکزی آن حزب سقوط کرد و تمامی رهبران، قوماندانان و نظامیان حزب، سراسیمه پا به فرار گذاشتند. بخش بزرگی از تسلیحات، امکانات و اسناد حزب به اضافه مجتمعه علوم اجتماعی، محله افشار و نواحی دیگر به دست مهاجمان افتاد. در پی تسلط این نیروها بر علوم اجتماعی و محله افشار، فاجعه‌ای رخ داد تلخ و دلشکن. پس از سقوط ارزگان در عصر عبد الرحمان، سقوط مرکزیت حزب وحدت، تلخ‌ترین شکست و ناکامی در تاریخ هزاره‌ها بود و آثار روانی آن تا کنون پا برجاست.

پس از آن شکست تلخ، بسیار ضروری بود که متولیان امور، یک اجتماع کلان حزبی و قومی متشکل از رهبران، کادرها و قوماندانان حزب و برخی چهره‌های خارج از حزب، ترتیب می‌دادند و به دور از هیاهوی جناحی و فرافکنی سیاسی، به تحلیل و ریشه‌یابی دقیق و عمیق آن رخداد تلخ می‌پرداختند. چرا مرکزیت حزب با آن سرعت و سهولت سقوط کرد؟ چرا آرایش نظامی و تدابیر دفاعی حزب، ظرف مدت کوتاهی فروپاشید؟ آیا قوماندانان و مدافعان افشار دست به خیانت و معامله زده بودند؟ نیروهای جهادی حزب دست از مقاومت برداشتند یا ملیشه‌های باقی مانده از رژیم پیشین؟

در آن اجتماع باید استاد مزاری به عنوان سکندار حزب، مورد استیضاح و بازخواست قرار می‌گرفت. از قوماندان کل نیروهای حزب (جنرال خدا داد) بازجویی و تحقیق به عمل می‌آمد. جنرال بهرامی امر کشف حزب و دستگاه استخباراتی حزب، مورد پرسش و تحقیق قرار می‌گرفتند. قوماندانان خط اول جنگ، مورد محاکمه و پرسش قرار می‌گرفتند. تاکتیک و راهبرد حزب مورد بازخوانی و تجدید نظر قرار می‌گرفت. خاطیان و مقصران ماجرا به مردم معرفی می‌شدند و خانه‌تکانی بزرگ در حزب اتفاق می‌افتاد. علاوه بر این مجمع بزرگ، باید یک کمیته حقیقت‌یاب به منظور تحقیق و ریشه‌یابی این رخداد تلخ تشکیل می‌گردید.

اما سران حزب وحدت به جای ریشه‌یابی علل و عوامل حقیقی آن سقوط (که لاجرم اتهام بی‌کفایتی را متوجه خود آنان می‌ساخت)، به تئوری توطئه پناه بردند و در یک فرافکنی آشکار، سادات و شیعیان غیر هزاره (به ویژه انوری، جاوید و هادی) را باعث سقوط مرکزیت حزب معرفی کردند. ولی هیچکس از خود نپرسید که مگر نیروهای انوری در سنگرهای

اطراف افشار مستقر بودند و از برابر نیروهای مهاجم گریختند یا نیروهای حزب وحدت؟ وظیفهٔ دفاع از قرارگاه مرکزی حزب وحدت به عهده انوری و حرکت بود یا خود حزب وحدت؟ جنگ حزب وحدت با اتحاد و دولت، چه ربطی به انوری و حرکت داشت؟ اگر انوری در سقوط مرکزیت حزب وحدت نقش داشت، پس چرا این حزب سه تن از جنرالان خود را به عنوان سنگر فروش اعدام کرد؟

این پرسش‌ها در طول بیست سال گذشته بی‌پاسخ باقی ماند؛ تا اینکه سال گذشته در آستانهٔ سقوط مرکزیت حزب وحدت، انوری در یک فراخوان عام، محقق و خلیلی را به یک مناظرهٔ علنی دعوت کرد و اعلام نمود که حاضر است با سیاف، فهیم، محقق و خلیلی، در یکی از شبکه‌های تلویزیونی، پیرامون حادثهٔ افشار مناظره کند تا معلوم شود که چه کسی یا کسانی عامل سقوط مرکزیت حزب وحدت و جنایات آن رویداد هستند. اما هیچ جوابی از طرف‌های مقابل شنیده نشد.

چند روز قبل باردیگر انوری در یک مصاحبه اعلام کرد که آمادهٔ مناظره با هر کسی است که ادعایی در مورد حادثهٔ افشار دارد. باز هم جوابی از سوی خلیلی و محقق شنیده نشد؛ اما پیروان آندو بر پایه ی سیرهٔ مستمرهٔ خود، دست به هیاهو و فحاشی در دنیای مجازی زدند. به باور این قلم، اعلام آمادگی پارسال و امسال جناب انوری، پیشنهادی است سخت معقول و مقبول. تنها راه بر ملا شدن حقایق پشت پردهٔ آن رویداد، مناظرهٔ رو در رو و علنی طرف‌های درگیر است. انوری با طرح این پیشنهاد، با پای خود به محکمه آمده است؛ محکمه‌ای که هیأت منصفهٔ آن تمام مردم افغانستان و وجدان‌های بیدار است. کجایند کسانی که بیست سال بدون هیچ‌گونه سند و دلیل علیه انوری شعار داده‌اند؟ اگر منطقی و سندی در چنته دارید، بسم الله! اما به باور این قلم، مسئولان شاخه‌های پرشمار حزب وحدت هیچوقت حاضر به مناظره نخواهند شد. چرا؟ زیرا خوب می‌دانند که آن اتهامات صرفاً شعرها و شعارهای سیاسی و قومی بود؛ نه نثرها و متن‌های حقوقی و منطقی و قابل ارائه در یک محکمه.^۱

^۱ - صفحه فیسبوک مسیح ارزگانی.

اما این بار برخی از دست پرورده‌ها و عروسک‌های دست‌آموز از سکوت اربابان خود به جفنگ آمده و با دستانی خالی از حقیقت یاهو سرایی کردند. اسلم جوادی، مدیرمسئول روزنامه جامعه باز طی مقاله‌ای در آن روزنامه تحت عنوان «ابتدال شر» با ارائه مطالب متناقض و مملو از دروغ‌پردازی در پی برقراری ارتباط بین دو جنایت جنگی اتفاق افتاده در جهان یکی در آشویتس و دیگری در افشار است که در نهایت -طبق دستور- نوک تیز قلم اجیر شده خویش را بر سر آقای انوری فرود آورده و او را عامل جنایت‌های اتفاق افتاده در افشار می‌داند، حال آنکه این قیاس مع‌الفارق است چرا که انوری در زمان وقوع حادثه افشار نه عضو شورای نظار و نه در ائتلاف حزب وحدت بوده است، بلکه در بی‌طرفی کامل قرار داشته است. شورای نظار نه تحت فرمان انوری بوده است که وی به آنان فرمان حمله دهد و نه در کنار حزب وحدت بوده است که کوه فروشی کند! حقیقت این است که یک طرف شورای نظار بوده و در طرف دیگر حزب وحدت به فرماندهی مزاری قرار داشته است و در این میان حزب حرکت و شخص انوری با هیچ یک از طرف‌های درگیر در تعامل نبوده است. کسانی هم که به جرم خیانت در افشار اعدام شدند، از چهره‌های حزب وحدت و افراد مزاری بودند که بدون گذراندن هیچ فرآیند قضایی عادلانه، محکوم و در مدرسه جامعه الاسلام پل سوخته اعدام شدند!

علاوه بر آن، این قلم اجیرشده هیچ سند تاریخی را برای نتیجه‌ای که گرفته است، در دست نداشته و ارائه نمی‌دارد. در حقیقت اسلم جوادی، به سیره پیشوایانی تمسک می‌جوید که بهترین راه برای گریز از حقیقت را فرافکنی و دروغ‌پردازی می‌دانند و بارها از همین سوراخ به سلامت گریخته‌اند و گناه کرده خویش را بر سر بی‌گناهانی انداخته‌اند که از گناه ناکرده خود بی‌خبرند!

آقای مزاری خود بارها از همین ترفند و از همین گریزگاه گریخته است. او در مصاحبه‌ها و صحبت‌های بسیاری آسیب‌دیدگان و قربانیان اصلی فاجعه افشار را «هزاره‌هایی» می‌خواند که در منطقه افشار و در کنار دیگر اقوام کشور سکونت داشتند؛ او هیچگاه حقیقت را در هیچ جایی نگفت مگر در جلسه خصوصی با مسئولین تنظیم نسل نو هزاره اعزامی از کویته پاکستان، که مزاری در آن نشست پرده از راز بزرگ و غم‌انگیزی بر می‌دارد، او می‌گوید: «... در قضیه افشار که پیش آمد، افشار منطقه‌ای است که اصل قلاهایی (قلعه‌هایی) که در آنجا

بوده است از سابق از مردمای افشار بود که غیر نجات(نژاد) هزاره است ولی شیعه مذهبند. باقی مردم که آمده در پالوی (پهلوی) از اینا (اینها) خانه انداخته، شهر شده این مانده به نام امو(همان) افشار که معروفند در افغانستان به نام قزلباش. اینا(قزلباشها) وقتی افشار سقوط می‌کرد (در این قسمت صحبت‌ها مزاری مکث کرده و نگاهی به اطراف می‌اندازد و ادامه می‌دهد) مردمان هزاره فرار کردن، بیرون شدن، اموال خود (را) کشیدن یا خانای (خانه‌های) خود (را) بیرون کردن که جنگ است، ای برادرا (قزلباشها) به احساس ازی که (اینکه) ما نجاتا (نژادا) هزاره نیستیم ما را شاید ظلم نکنند، بالاترین صدمه را اینا (قزلباشها) دیدن؛ وقتی که آمدن نیروهای مخالف مسلط شدن به هیچ چیز از اینا (قزلباشها) رحم نکردن^۱!.

اگر آقای مزاری یک حرف حقیقت و سخن راست در طول عمرش گفته باشد، آنهم همین است که قربانیان اصلی فاجعه افشار «قزلباشها» بوده‌اند؛ و بسیاری از هزاره‌ها با توجه به ارتباط تنگاتنگ‌شان با نیروهای حزب وحدت و پیش بینی چنین واقعه‌ای خود را قبل از سقوط افشار به نقاط مصئون رسانده بودند، چرا که مزاری خود اذعان می‌دارد: «... مردمان هزاره فرار کردن، بیرون شدن، اموال خود کشیدن یا خانای (خانه‌های) خود بیرون کردن که جنگ است...»^۲ به دیگر سخن، آقای مزاری و نیروهای تحت امر او وقوع چنین واقعه اسفناکی را پیش‌بینی می‌کردند که خروج مردم هزاره از منطقه افشار خود گویای این حقیقت است، اما چرا آنان شرایط خروج دیگر اقوام و بقول آقای مزاری قزلباش‌ها را از منطقه افشار فراهم نساخته و از دامنه جنایت‌های اتفاق افتاده در افشار نکاستند؟! و خود به جای دفاع راه فرار را پیش گرفتند؟!.

اما امروز در باب مناظره برای واکاوی فاجعه افشار، عده‌ای دیگر از عروسک‌های دست‌پرورده با التفات به چنین سخنان بازمانده از مزاری، از سکوت و تهی بودن دستان پیشوایان خود به خشم آمده و در پی توجیه سکوت و ناتوانی آنان برای حضور در مناظره برآمده و در توصیف جایگاه، شأن و شوکت آنان سخن گفته و حضور یافتن آنان را بر گرد میز مناظره، کسر شأن و شوکت حضرات دانسته‌اند؛ حال آنکه روشن شدن حقایق و

^۱ - فیلم صحبت‌های مزاری با محمد علی اختیار و دیگر مسئولین شورای اجراییه تنظیم نسل نو هزاره در دسامبر ۱۹۹۳.

^۲ - همان.

واقعیت‌ها حق مسلم شهروندان جامعه بوده و این توجیحات ابکی نمی‌تواند موجه افتد. آقای مسیح ارزگانی در این مورد در صفحه فیسبوک خود در مطلبی تحت عنوان «از قیاسش خنده آید خلق را!» می‌آورد: «محمد امین حلیمی در مقالاتی در سایت «رسانه» ضمن تأکید و استدلال بر لزوم مناظره با انوری، مدعی شده است که وی (انوری) بی سواد است و مناظره خلیلی و محقق با وی کسر شأن برای آنان محسوب می‌شود و باید افراد رده‌های دوم و سوم حزب وحدت با نامبرده به مناظره بنشینند. وقتی این فراز از آن نبشته را خواندم، به یاد سخنرانی مرحوم مقصودی در شهر قم افتادم که سخنان خود را اینگونه آغاز کرد: برای شادی روح آیت الله مزاری رهبر هزاره‌های جهان صلوات! هنگامی که به اطرافم نگریستم، اغلب علمای حاضر در آن محفل، سرها را پایین انداخته، دهان‌ها را با گوشه عبا محکم گرفته بودند تا خنده‌شان منفجر نشود. نمی‌دانم که با خواندن آن جمله از حضرت حلیمی در باب تحصیلات آکادمیک خلیلی و محقق، خنده چند صد نفر منفجر شده است.

سید حسین انوری، قرار مسموع، فوق دیپلم زراعت دارد و به اصطلاح «دوازده پاس» در رشته زراعت است. آیا خلیلی سند فراغت از صنف اول را دارد؟ آیا محقق تا کنون پای در مکتب گذاشته است؟ لابد می‌فرمایید که محقق طلبه است. اما وی هیچیک از مراکز حوزوی (نجف، قم، مشهد، کابل و ...) را ندیده، تنها در مدرسه محلی چارکنت چند صبحی درس خوانده و به گفته خودش از بیست سالگی وارد جنگ و جهاد شده است.

انوری تنها فرد شیعه و هزاره است که رتبه سترجنرالی را به پاس چهارده سال جهاد از سوی مقبول‌ترین دولت مجاهدین یعنی حکومت موقت مجددی و شورای قیادی آن دریافت کرده است. آیا آقایان خلیلی و محقق حد اقل رتبه خرد ضابطی را در این عرصه دریافت داشته‌اند؟

انوری سابقه و تجربه دو دوره وزارت در دو نظام متفاوت (دولت اسلامی مجاهدین و جمهوری اسلامی کنونی) را در کارنامه دارد؛ در حالی که خلیلی هیچگونه پیشینه اداری و بروکراتیک (حتی در سطح ولسوال) را هم در کارنامه ندارد. استاد محقق برای مدت کوتاهی وزیر پلان بود؛ ولی از آنجا که دنیای ظریف سیاست و اداره را با پهلوانی و قوماندانی خلط کرده بود، رئیس دولت (کرزی) را در جلسه رسمی کابینه، دشنام‌های ناموسی داد و او هم از گوشش گرفت و از کابینه بیرون انداخت. این هم پیشینه اداری محقق.

انوری علاوه بر دو دوره وزارت، دو دوره مدیریت ولایت را نیز در کارنامه دارد: ولایت کابل و سپس ولایت هرات. آیا آقایان خلیلی و محقق چنین سوابق مدیریتی و دیوانی را در کارنامه دارند؟

از منظر موقعیت کنونی، محقق رهبر یک شاخه از حزب وحدت، معاون یک نامزد ریاست جمهوری و وکیل پارلمان از کابل است. انوری هم رهبر یک شاخه از حرکت، معاون دوم یک نامزد و وکیل پارلمان از کابل است. اما خلیلی از جایگاه معاون دوم رئیس جمهور، موقعیت رسمی کنونی اش، برتر از آن دو است؛ ولی به عنوان رهبر یک شاخه از وحدت، تفاوتی با آنها ندارد.

با توجه به توضیحات فوق آیا به نظر شما از آن قیاس حلیمی، خنده آید خلق را یا نه؟!^۱ پر واضح است که واکاوی افشار و جنایت‌هایی از نوع آن، نیازمند گفتگمانی است که باید بر مبنای واقعیت‌ها و بدور از تعصبات و تنگناهای سمتی، حزبی، جناحی و تباری و با حضورداشت چهره‌های شاخص جهاد و مجاهدانی صورت گیرد، که هرچند امروز در کنار هم و در تعامل با یکدیگرند اما در روزگارانی نه چندان دور، رو در رو و در تقابل با یکدیگر قرار داشته‌اند و بخشی از نابسامانی‌های امروز وطن، محصول تقابل دیروز آنان بوده است. از طرفی نیز، عدم شکل‌گیری گفتگمان‌هایی از این دست، برخی عناصر مزدور را فرصت داده است تا تاریخ جهاد و رشادت‌های مجاهدین را دستخوش تغییر و تحریف نمایند، و تاریخ جهاد را خالی از عنصر حقیقت برخوانده و برای آیندگان بی‌خبر از گذشته روایت کنند؛ که اگر این روند ادامه یابد و تحریف‌گران تاریخ جهاد، فرصت یافته، بی‌محابا و با بی‌حجابی هر چه تمام‌تر پروژه خویش را به پیش برند، چه بسا چهره مجاهدین حقیقی تخریب شده و مجاهد نماهایی تندیس جهاد گردند که کمترین سهم را در جهاد و مقاومت و بیشترین را در جنگ افروزی داشته‌اند!

از این نگاه، بر چهره‌های شاخص جهادی است که با روشنگری و طرح گفتگمان‌هایی واقع بینانه، بیش از این به فرصت طلبان مزدور فرصت تحریف تاریخ جهاد را نداده و با بازگویی و تبیین حقایق، بر دهان یاوه‌گویان متعصب مهر بطلان بکوبند و تاریخ جهاد و رشادت‌های

^۱ - صفحه فیسبوک مسیح ارزگانی.

مجاهدین را منزله از تحریف نگهدارند. مسلماً طرح گفتمان‌هایی از این نوع، و اقبال آن از سوی مجاهدین، سزاوارترین شیوه برای ریشه‌یابی حقایق و تحریف‌زدایی تاریخ جهاد است. یقیناً می‌توان گفت، آقای انوری به عنوان یکی از چهره‌های شاخص عرصه جهاد و سیاست، که جریان‌های خاصی با تخریب چهره جهادی وی، علاوه بر اهداف سیاسی خویش به دنبال اشاعه‌ی ذهنیتی مهندسی شده در جامعه می‌باشند، با طرح چنین گفتمانی در راستای بازخوانی و واکاوی واقعه افشار، خط بطلانی بر داستان سرایی‌های تحریف‌گران تاریخ جهاد کشید، که در نوع خود قابل تحسین و شایسته ستایش است.

بی تردید، فاجعه افشار همانند بسیاری از فجایع دیگری که در سه دهه بحران، جنگ و نابسامانی در افغانستان به وقوع پیوسته است، زخمی ناسور بر پیکره انسانیت است. عمق این فاجعه به حدی دلخراش و شکننده است که روح هر انسانی را می‌آزارد و دیدگان هر راوی و نقالی را اشکبار می‌کند. هرچند پر واضح است که جنایت‌هایی به دامنه افشار، تنها به افشار خلاصه نمی‌شود و در بازخوانی جنگ‌های داخلی و تجاوز بیگانه، جنایت‌هایی از این دست، نه تنها کم نیستند که در برخی موارد، دلخراش‌تر و فجیع‌تر از افشار است؛ اما اینکه چرا افشار همواره و هر ساله برجسته‌تر گردیده و گاه‌آ‌تمام قصه جنگ‌های تنظیمی تنها به "افشار" خلاصه شده، و به خورد نسل جوان داده می‌شود، جای درنگ و تأمل دارد. اساساً در بازخوانی روایت افشار، بازخوانان را اینگونه می‌توان دریافت:

گروهی معتقدند، افشار تنها فاجعه انسانی رخ داده در دهه‌های بحران نیست، و فجایی از این دست در نقاط مختلف این دیار رخ داده است. آنان معتقدند که اگر بناست به سوی ملت شدن گام برداریم، باید از یادآوری افشار و فجایی از این دست، دست برداریم و محصول جنگ‌ها و برادر کشی‌هایمان را به فراموشی بسپاریم تا حداقل نسل آینده مان، نسلی به هم پیوسته و دوست به بار آیند. و پیوند دوستی آیندگانمان را هر ساله با به یادآوری محصول جنگ‌هایمان، نگسلانیم.

برخی نیز بر این عقیده هستند، که هر چند نمی‌توان تاریخ رفته بر قوم و یا تباری از این کشور را به فراموشی سپرد، اما این تاریخ باید بر مبنای واقعیت‌ها و بر اساس حقایق روایت شود و اساساً از دروغ‌پردازی و داستان سرایی بدور باشد. و با توجه به اینکه، بازماندگان برپاکنده جنگ‌های داخلی هنوز نفس می‌کشند و در آخرین رمقشان به دنبال تحریف تاریخ

و توجیه اعمال و کردارشان هستند، نمی‌توان به هر روایتی تمسک جست و روایت هر روایت‌گری را ثقه دانست. این گروه معتقدند در بازخوانی واقعه افشار طیف معلوم الحالی برای به دست آوردن خواسته‌های سیاسی و حزبی‌شان، به تحریف حقایق پرداخته و با وارد نمودن عناصر غیر واقعی به دنبال تحریف تاریخ هستند نه تعریف آن!

در بین تجلیل‌گران افشار، گروه اندکی نیز هستند که سن برخی از آنان اقتضای درک این روایت را نمی‌کند و اساساً تمام دانایی‌شان از جنگ‌های داخلی تنها به چند پرده قصه خلاصه می‌شود، که راویان آن قصه‌ها همان تحریف‌گران تاریخند. این گروه اندک که خود وسیله و ابزاری هستند برای دیگران، هر ساله دور هم گردآمده و به بهانه تجلیل واقعه افشار بصورتی هدمند امیال سیاسی عده‌ای خاص را به خورد نسل جوان داده، و به صورتی سیستماتیک ذهنیتی مهندسی شده را ترغیب کرده و عده‌ای از جمله آقای سید حسین انوری و آیت الله محسنی و گاه‌آقای جاوید، کاظمی و هادی را در دست داشتن واقعه افشار متهم می‌کنند، که اگر روایت افشار عادلانه و منصفانه و بدور از غرض‌و‌زی‌های جناحی، سیاسی و تباری بازخوانی شود، این ذهنیت، جز دروغ، شایعه و توهم زهرآگینی بیش نیست که از سوی تحریف‌کنندگان تاریخ تبلیغ و تکثیر گردیده است! حرکت این گروه اندک، اساساً مبتنی بر احساسات بوده و عمدتاً بازخورد روایت‌های احساسی‌بی است که برخی عناصر دیگر ستیز(معلوم الحال) برای تحریف تاریخ به صورت هدفمند و با یک استراتژی مشخص و به صورت یک پروژه، آن را به پیش می‌برند!

در بازخوانی واقعه افشار گروه چهارمی هم وجود دارد، که حضورشان محسوس نیست اما کاکردشان بیش از دیگران و دایره فعالیت‌شان فراتر از همگان‌شان است، حضور فیزیکی بسیاری از آنان ملموس نیست و برخی از آنان، در قالب چندین چهره و با نام‌های مستعار عرض اندام می‌کنند، فعالیت آنان بیشتر نرم‌افزاری بوده و اساساً نیروی توجیه‌گر رسالت "ستیزه‌گری" هستند. بیشتر آنان از اصحاب "جمهوری سکوت" بوده که رسالت‌شان نه سکوت، بلکه غوغا آفرینی و اغواگری است. آنان بازماندگان «امروز ما» و «عصری برای عدالت» هستند و یا حداقل با آنان سر و سری دارند که در شرح حال کارکردهای‌شان آمده است: «این نشریه‌ی جدید، مولودی است بی‌باک، بد زبان، کج خلق و سراپای "امروز ما" را از فحاشی و ناسزاگویی پر می‌کنند... بیش‌تر از این موجبات بربادی تشیع را با به کارگیری

شعارهای رکیک، پوچ و التقاطی فراهم نساژند.^۱ و نیز «این جماعت مطرود و منحرف که چرندنامه‌ی "عصری برای رذالت"شان را به دروغ و دغل کانون فرهنگی رهبر شهید نام می‌کنند... در سایه‌ی باداران خارجی‌شان می‌نشینند، شراب‌شان را می‌خورند و سگریت‌شان را می‌زنند، فسق و فجورشان را انجام می‌دهند، دماغ‌شان که چاق شد قلم‌های زهرآگین را بر می‌دارند و علیه تمام ارزش‌های مذهبی و ملی‌مان می‌نویسند... وظیفه‌ی اسلامی هر یک از علما و مردم متدین و محصلین مسلمان است که با شرارت‌های قلمی و تبلیغی آنان مبارزه کنند.»^۲ عزیز رویش به عنوان یکی از بنیانگذاران «امروز ما»، خود نیز بر عدم اقبال نگرش‌ها و رویکردهای ستیزه‌گرانه تیمی‌شان از سوی جامعه واقف بوده و معترف است که: «حدس اولیه‌ی ما این بود که شاید «امروز ما» بعد از مزاری در چوکات حزب وحدت امکان نشر نداشته باشد. «کانون فرهنگی رهبر شهید» همان پایگاهی بود که امکان می‌داد نشر «امروز ما» از مرجعی مستقل ادامه یابد، بدون این‌که رابطه‌ی آن با حزب وحدت قطع شود.»^۳ دامنه افراط‌گرایی و ستیزه‌گری این گروه با آموزه‌های دینی و مذهب آنقدر گسترده شد تا کارگزاران حزب وحدت را نیز به ستوه آوردند، آنچنان که آقای محقق در نامه خود به مسوولین سیاسی دفتر پیشاور حزب وحدت می‌نگارد: «نشریه‌ی «امروز ما» که به نام حزب وحدت اسلامی، منتشر می‌شود، مایه‌ی سرافکنندگی ما در برابر مردم و مسوولین این‌جا و کسانی که برای اسلام و انقلاب شهید داده‌اند، گردیده است؛ آن‌ها در نشریه‌ی خود (امروز ما) صریحاً مبارزه با مذهب را شروع کرده‌اند، در حالی که مردم چهارده سال برای حفظ ارزش‌های مذهبی و دینی در کشور مبارزه کرده‌اند، و این نشریه (امروز ما) با روحیه‌ی اسلام‌خواهی و دیانت‌شعاری مردم ما تضاد دارد. خواهشمندم هر چه زودتر این چرندنامه‌ی گمراه‌کننده را متوقف و ما مردم را از تنگنای روانی خلاص کنید.»^۴

این غوغاسالاران دیروز «امروز ما» و «عصری برای عدالت» و نسل هم‌اندیش امروزشان در «جمهوری سکوت»، رسولان اغواگری هستند که در صدد نشر و تسری ذهنیتی

۱ - وحدت اسلامی، نشریه‌ی جناح استاد اکبری، شماره ۲۷، ۱۷ نوامبر ۱۳۷۴. به نقل از «بگذار نفس بکشم»، ص ۲۲۷.

۲ - استاد محمد محقق، منشور عدالت، چ ۱۳۷۵، صص ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳. به نقل از «بگذار نفس بکشم»، ص ۲۶۳.

۳ - عزیز رویش، بگذار نفس بکشم، ص ۲۳۴.

۴ - نامه محمد محقق به مسوولین حزب وحدت در پیشاور، مورخ ۱۳۷۴/۶/۲۰ به نقل از «بگذار نفس بکشم»، ص ۲۴۴.

مهندسی شده در جهت تفرقه افکنی در جامعه هزاره می‌باشند، اساساً آنان جامعه هزاره را از مجرای "خون" تعریف می‌کنند و نه از منظر "مذهب"! چرا که برآیند بازتعریفی جامعه هزاره با مولفه "مذهب" اتحاد و به هم پیوستگی طیف گسترده‌ای از سادات، بیات‌ها، قزل باش‌ها و سایر اقوامی است که نه تنها در مذهب که به گواه تاریخ، در سرنوشت نیز با هزاره‌ها مشترکند. همانگونه که -به اذعان خودشان- در افشار، تقدیر هزاره و هم‌سرنوشتانش یکسان نگاشته شد. آنگونه که می‌آورد: «قسمت عمده‌ی باشندگان افشار را هزاره‌ها تشکیل می‌دادند؛ اما تعداد قابل توجهی از افشاری‌ها بازماندگان لشکر نادرشاه افشار، قزل‌باشان، سیدها و اقوام دیگر نیز بودند.» چه چیزی جز "مذهب" آنان را در هم‌زیستی و هم‌سرنوشتی پیوند می‌داد، تا جایی که تقدیرشان در افشار، یکجا و یکسان رقم خورد؟! این گروه اغواگر، که خود با دیانت بیگانه‌اند، جامعه هزاره را جامعه‌ای مذهبی نمی‌خواهند و آنرا در ورای مذهب تعریف می‌کنند! حال آنکه، هزاره و هم‌سرنوشتانش قرن‌ها به جرم هم‌مذهب بودن قلع و قمع شدند و بارزترین خواسته‌شان رسمیت یافتن مذهب مشترک‌شان بود. اساساً این گروهک اغواگر، تعامل سیاست و دیانت را که از اصول اساسی جامعه اسلامی است، زیرکانه تخریش کرده و سیاست را به تقابل دیانت می‌برند! در چنین حالتی، بقای جامعه اسلامی، رهبران و کارگزاران آن را که سیاستش گریبانگیر دیانت باشد، نمی‌توان تضمین کرد؛ چرا که در جامعه اسلامی، سیاست در تعاملی مثبت با دیانت بوده و به قول علامه مدرس «سیاست ما عین دیانت ماست!» نه آنگونه که عزیز رویش یکی از اصحاب مکتب اغواگری، در بگذار نفس بکشم می‌آورد: «گویا دربار شاهی و نیروهای مذهبی حاکم بر جامعه‌ی هزاره به نوعی تبنانی داشتند که یکی هزاره را به جرم نژادی می‌کوبید و دیگری از هزاره به نام شیعه دفاع می‌کرد.»^۱ مگر نه این بود که مزاری با نام هزاره یکی از خواسته‌های شیعه را که رسمیت یافتن مذهب آن بود، همگام با دیگر مجاهدین شیعه مطرح می‌کرد؛ از این نگاه، این پارادوکس را چگونه می‌توان پاسخ داد که با نام «هزاره» از حق شیعه می‌توان دفاع کرد، اما نمی‌توان به نام شیعه از «هزاره» دفاع کرد؟!

^۱ - عزیز رویش، بگذار نفس بکشم، ص ۲۳۳.

در بحبوحه جنگهای داخلی شایع بود که جریانی خاص با اندیشه، ائدیولوژی و بینشی متفاوت که در مغایرت با اصول کلی و پذیرفته شده جهاد و مجاهدین بود، تحت یک استراتژی هدفمند، به صورت زیرکانه و سیستماتیک وارد حلقه حزب وحدت شده و در صدد تغییر دیدگاهها و نگرشهای بنیادی کارگزاران و متولیان این حزب جهادی بودند، این سخن عزیز رویش که «حزب وحدت یک حزب مرکب از روحانیون سرشناس شیعه بود. مزاری در دوران مدیریت و رهبری خود، با برجسته ساختن سوال سیاسی، اکثر این روحانیون [شیعه] را از متن به حاشیه رانده بود. حالا که مزاری رفته بود، این روحانیون، به استناد مقام مرجعیت و روحانیت خود دوباره به سوی متن در حال حرکت بودند. [نشریه] "امروز ما" باید در موجودیت این متغیر نیرومند نیز از مسایلی سخن می‌گفت که کاملاً بار سیاسی داشت و از ادغام آن در دل مذهب و باورهای مذهبی جلوگیری می‌کرد.» این ذهنیت را بیشتر تقویت می‌کند! اما سوال اینجاست که آیا مزاری واقعاً آنگونه بود که عزیز رویش وی را به تصویر کشیده است، و از او فردی ساخته است که در پی تصفیه نمودن حزب وحدت آنهاست با معیار نژادی بوده است؟! اگر این‌سان بوده است، این سخن که «در افغانستان شعارها مذهبی، اما عملکردها نژادی اند!»^۱ را در پرتوی چنین عملکردی چگونه می‌توان توجیه کرد؟! و یا عزیز رویش، به دنبال آنست تا مزاری را بر خلاف چهره واقعی‌اش و آنگونه که او (رویش) می‌خواهد ترسیم و تصویر کند، و اندیشه و خواسته خود را برای اقبال بیشتر، از تصویر خودساخته مزاری به خورد نسل جوان جامعه هزاره بدهد! اگر اینگونه باشد آیا این ظلم بزرگی در حق مزاری نیست؟! آیا این تحریف مزاری نیست که هر کسی خواسته و میل خود را از آدرس و تندیس او به جامعه بقبولاند؟! و بگوید آنچه گفتیم، مزاری می‌کرد! این در حالی است که عزیز رویش بیشترین داستان آغشته به اوهام و دروغ را از افشار روایت می‌کند، روایت‌های او را که اینگونه به احیاگر هویت خویش ترحم نمی‌کند و از او تصویری برخلاف واقع ترسیم می‌کند، با چه منطقی می‌توان پذیرفت؟! آنچه مسلم است، آنان که قلم‌شان در بند عصیتهاست و اساساً مصداق «ن و القلم و مایسترون» نیست، و پاسدار

^۱ - سخن منتسب به مزاری، عزیز رویش، بگذار نفس بکشم، ص ۱۸۲.

حریم صداقت و راستی نبوده و حرمت هیچ کرامت و قداستی را نگه نمی‌دارند، هر آنچه می‌نگارند چه از افشار باشد چه از مزاری اوهام و اکاذیبی بیش نخواهد بود. عزیز رویش، ادعا می‌کند که وظیفه تحقیق در مورد افشار به وی سپرده شده بود. وی می‌گوید: «اواخر قوس ۱۳۷۳ مزاری از من خواست به دیدارش در سفارت شوروی بروم. وقتی وارد شدم، از کسان دیگری که در آنجا بودند خواست بیرون شوند. تنها سید علی، سکرتش باقی ماند و بهرامی، مسوول کشف حزب وحدت، مزاری بدون مقدمه شروع به حرف زدن کرد و گفت که باید در کنار برنامه‌های دیگرم، کار تحقیق روی حادثه افشار و ۲۳ سنبله را شروع کنم. قبل از آن ضرورت این تحقیق و جمع‌آوری مواد اولیه‌ی آن مورد گفت و گو قرار گرفته بود، اما حالا باید عملاً آغاز و تا یک ماه تکمیل می‌شد.»^۱ گذشته از صحت و سقم این ادعا، و گذشته از اینکه آیا در حزب وحدت شخص و یا گروهی به شایستگی و مورد اعتمادتر از عزیز رویش نبوده است که این وظیفه به وی سپرده شده است؟! باید دریافت که عزیز رویش در انجام این وظیفه به چه اندازه موفق بوده و به چه اسناد موثقی دست یافته است، تا بر مبنای آن برخی را محکوم و برخی را متهم نماید؛ او می‌گوید: «مرور دوسیه‌های مربوط به حادثه افشار نیز برایم جالب بود. سید علی همه آن‌ها را در دو بوجی بزرگ جمع‌آوری کرده بود و همه را در منزل دوم دفتر مزاری در برابرم قرار داد.»^۲ و نیز می‌افزاید: «نوارهایی را که تهیه کرده بودم، با خود به پیشاور بردم، اما بدون این‌که بدانم همه‌ی آن‌ها را داخل یک صندوقچه‌ی حلبی کوچک گذاشته و قفل کرده بودم... اما چند سال بعد، وقتی در راولپندی صندوق را باز کردم تا کار تحقیقم را جمع و جور کنم، دریافتم که تقریباً نود درصد از نوارها به کلی پاک شده و خاصیت خود را از دست داده بودند. این شکست در زندگی من، بیشتر از خود حادثه‌ی افشار دردآور بود. من اسناد و گواهی‌هایی را از دست داده بودم که می‌توانستند برگ‌های مهمی از تاریخ محسوب شوند.»^۳

^۱ - عزیز رویش، بگذار نفس بکشم، ص ۱۹۱.

^۲ - همان.

^۳ - عزیز رویش، بگذار نفس بکشم، ص ۵۳۸.

عزیز رویش ترفند جالبی را به کار می‌گیرد، از اسنادی سخن می‌گوید که دیگر وجود ندارد، اما حقیقت این است که این اسناد از پایه و اساس بی‌بنیاد و ساخته و پرداخته اذهان بیماری چون معلم عزیز است. بی‌گمان، اگر اسنادی در این زمینه حتی به اندازه‌ای یک ورق موجود بود و در دسترس معلم عزیز و امثال وی، آنان از نشر، پخش و موج آفرینی برای حمله به دیگران هیچ ملاحظه‌ای را در نظر نمی‌گرفتند! اما واقعیت آن است که آن دو بوجی و صندوقچه همراه آن، پر از خالی و ساخته و پرداخته ذهن خلاق معلم عزیز بوده است.

بنابراین، این گروه غوغاسالار و اغواگر که عزیز رویش جزئی از آنان است با دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی به سراغ چهره‌های شاخص هر طیف رفته و پاچه گیر آنان می‌شوند، تا با تخریش چهره آنان و تسری آن به همگنانشان، پیوندی را گسسته و تیشه به ریشه جامعه هزاره بزنند، و تعریف خود را از جامعه هزاره، نهادینه کنند!

خطر این گروه در جهت گسست جامعه هزاره، هولناکتر از هر خطر دیگری است. رسالت این گروه در بازخوانی واقعه افشار، کتمان و گریز از واقعیت‌ها و وارد کردن عناصر غیر واقعی در بازگویی چگونگی وقوع این حادثه و در یک کلام تحریف تاریخ افشار است. واقعیت در حادثه افشار این است که در یک طرف، شورای نظر به فرماندهی احمد شاه مسعود، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی به رهبری سیاف و در سوی دیگر، حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری قرار داشت، و جنگ افشار هم بین همین احزاب متخاصم به وقوع پیوست. آنچه مسلم است، در زمان وقوع حادثه افشار آقای سید حسین انوری و آیت الله محسنی نه با شورای نظر بودند، و نه هم‌پیمان حزب وحدت. کسانی هم که در قضیه افشار متهم به خیانت، و خیانت‌شان محرز و محکوم به اعدام شدند، هم تباران همین رسولان اغواگر و از حزب وحدت بودند.

حقیقت افشار را باید از زبان مزاری شنید که طی سخنانی با نیروهای تحت امرش می‌گوید: «... دچار این اخلاق پست نباشیم که تا همین کار سر مردم ما پیش نیاید. مه مطمئن هستم که در اینجا نظامی‌های ما در جنگ‌های دیگه در حق مردم بد کرده بود، خدا در حق مردم ما در افشار بد چد (شد).»^۱ اما حقیقت این است بسیاری از سنگرنشینان و بازماندگان

^۱ - سخنرانی مزاری با نیروهای حزب وحدت.

مزاری با درک حقیقت افشار، در پی کتمان واقعیت‌ها و ابزارسازی افشار علیه سرکوب دیگران هستند. هرچند این اندیشه را در خطوط فکری مزاری هم می‌توان به وضوح مشاهده کرد، زمانی که در بازگویی سقوط افشار پرده از راز بزرگی بر میدارد و از قربانی شدن ساکنان اصلی افشار (قزلباشها) و خروج هدفمند مردم هزاره از افشار در هنگام سقوط افشار، در جلسه محرمانه با تنظیم نسل نو هزاره سخن می‌گوید، اما در بیرون از جلسات محرمانه حقیقت را وارونه و تحریف شده بازتاب داده، هزاره‌ها را قربانی اصلی بر می‌خواند، حال آنکه خود مزاری به پیشگاه تاریخ اعتراف و اذعان می‌دارد: «... در قضیه افشار که پیش آمد، ... مردمان هزاره فرار کردن، بیرون شدن، اموال خود (را) کشیدن یا خانای (خانه‌های) خود (را) بیرون کردن که جنگ است، ای برادرا (قزلباشها) به احساس ازی که (اینکه) ما نجاتا (نژادا) هزاره نیستیم ما را شاید ظلم نکنند، بالاترین صدمه را اینا (قزلباشها) دیدن؛ وقتی که آمدن نیروهای مخالف مسلط شدن به هیچ چیز از اینا (قزلباشها) رحم نکردن^۱!». آری حقیقت این است که عده‌ای دروغ پرداز قلم برداشته‌اند، تا قامت جهاد را بشکنند و جنایت‌های خود را پرده پوشانی کنند و خیانت‌های خود را به دیگران نسبت دهند و خون شهدای واقعی را لگدمال امیال دون و فرومایه سیاسی‌شان کنند؛ و گرنه «افشار» جنایتی بود که در اثر خودخواهی‌ها، سوء تدبیر و عدم رهبری سالم حزب وحدت شاخه مزاری به تاریخ تحمیل شد. اما امروز، افشار گریختگان و سنگرفروشان دیروز که به جای مقاومت و ایستادگی در افشار با پای برهنه و سر در برقع و از ترس مرگ فرار را ترجیح دادند، عده‌ای را اجیر کرده‌اند تا تاریخ را سر چپه بنگارند و از چهره اهریمنی‌شان، منجی هزاره بخوانند!

^۱ - فیلم صحبت‌های مزاری با محمد علی اختیار و دیگر مسئولین شورای اجرائیه تنظیم نسل نو هزاره در دسامبر ۱۹۹۳.

جمهوری سکوت رسانه‌یی با خط مشی نژادی

محمد امینی

جمهوری سکوت نام سایتی است که در فضای مجازی فعالیت می‌کند و از چندین سال بدین سو سرگرم انواع دیکته‌های است که بیشتر از رهگذر برخی از جرثومه‌های نیرنگ که زیر پرچم قومیت جا خوش کرده اند آب می‌خورد. این سایت جدا از این که در مجال‌های گوناگون منافع برخی از اشخاص سود جو را تعقیب و بر آورده می‌سازد در گرم نمودن تنور افتراء، تهمت و جعل کاری نیز سخت در تب و تاب بوده است. در واقع آنچه را که جمهوری سکوت خط مشی خویش قرار داده به صورت از قبل طراحی شده در تلاش است تا افکار عمومی را نشانه گرفته و واقعیت‌ها را به هر صورت ممکن از مسیرش به انحراف کشانده و حقایق تاریخی را "جعل" سازد. آنچه در این نبشه به آن پرداخته می‌شود کارکردهای منفی این رسانه‌ی سخیف و عقده‌مندانه است که دست کم در فضای مجازی مصروف به فرا افگنی و تحریف حقایق بوده است.

۱- یکی از ویژگی های کار رسانه ایی اینست که باید بی طرف و غیر جانب دار باشد. جانب داری و گریز از واقعیت یکی از بدترین خصایص یک رسانه است که ارزش کار رسانه یی را نیز خدشه دار می کند. جمهوری سکوت، جدا از این که در مقاطع مختلف به توهین و تحقیر اقوام، اشخاص و جریان های سیاسی می پردازد در صدد است چهره های برخی از اشخاص را که به خزانه ی این سایت، پول سرا زیر می کند، پاک جلوه داده و در مقابل، برخی از اشخاص و اقوام را به صورت ناعادلانه و غیر منصفانه، مورد تحقیر و توهین قرار می دهند. گرم شدن بازار دشنام و بدگویی بر خلاف اصول کار رسانه یی و ارزشی است که بیشتر نمایانگر ضعف و سستی بنیان عقلانی و منطق انسانی است. اکنون کارکردهای این سایت، مختص به ایجاد هیاهو و شور و هلهله ی قومی شده است که نمی تواند خود را از این لایه، بیرون بکشد.

۲_ این سایت اکنون به صورت آشکارا به قوم گرایی و ایجاد تنش های قومی دامن می زند. اکنون دانسته می شود که ماموریت این سایت در حدی است که می خواهد برعلیه برخی از چهره ها زبان به دشنام و هتاک بگشاید و جز این نمی تواند در قاموس قومی این سایت چیز دیگری بگنجد. از سویی هم، ایجاد فضای بدبینی و تعصبات قومی در اولویت های کاری این سایت قرار دارد. برخی از چهره های سیاسی که اکنون به تیکه داران قومی مشهور شده اند با جهت دهی شان می کوشند تا بر علیه برخی از اشخاص دست به توطئه چینی و فرا افگنی بزنند.

۳_ یکی از تازه ترین مواردی که نمایانگر حرکت های عقده مندانه ای قومی این سایت است مسئله فاجعه افشار است که دو دهه پیش در کابل اتفاق افتاده است. هر چند عاملین و مجرمین اصلی فاجعه ی افشار معلوم اند اما از چندین سال بدینسو این سایت و برخی از عناصر یاوه سرا " پروپاگند" هایی را به دست نشر می سپارد که به هیچ وجه مطابق با واقعیت قضیه نبوده و بیش از همه جنبه ی قومی را به خود گرفته است.

آنها به صورت هماهنگ و در ارتباط با نمادهای قومی نفاق افگن با نوشتن مقالات سخیف و بی بنیه و پاشیدن رنگ های سرخ به صورت عکس برخی از چهره های سیاسی در تلاش اند تا اشتباهات سردمداران سیاسی شان که در گذشته مرتکب شده اند را به باد فراموشی بسپارند؛ در حالی که ارزش یک کار رسانه یی در این است که بدون هیچ ملاحظه و

مصلحت‌گرایی وقایع را مورد بررسی و کنکاش قرار گیرند و اشتباهات سیاسی را اگر چه از طرف «خودی» ها نیز صورت گرفته باشد بی هیچ اغمازی مورد بازبینی و نقد قرار دهند و در مقابل خواست‌های معقولانه دیگران نیز توجیحات نامعقول و سخنان بی بنیه‌ای را مطرح نسازند.

با این همه می‌توان گفت نشرات مغرضانه و عقده‌مندانه سایت قومی جمهوری سکوت بیشتر از آن که پرده از روی واقعیت‌ها بردارد زیادتر ارزش کار رسانه‌یی را پایین آورده و نفرت و انزجار مردمی را نسبت به حرکت‌های جهت‌دار قومی‌شان بر می‌انگیزد.

حقایق در باره فاجعه افشار

ابوذر بهسودی

یکی از کشتار بی سابقه که در جنگهای خانمانسوز داخلی دهه هفتاد به پایتخت کشور رُخ داد و بخش از این جنگها توسط نیروهای حزب وحدت در میان مردم غرب کابل اتفاق افتاد که بیشتر متعلق به قوم هزاره می باشند، چنین کشتاری در پایتخت کشور سابقه ندارد و بر اساس آمارهای غیر رسمی در این جنگها بین ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ هزار نفر در این جنگها کشته شدند و سازمان ملل متحد این فاجعه را با نام **democide** قلمداد می کند که یک نوع نسل کشی است.

درست ۲۱ سال قبل از امروز به تاریخ ۲۱ و ۲۲ دلو ۱۳۷۱ (۱۰ و ۱۱ فبروری ۱۹۹۳) نیروهای حزب وحدت شاخه عبدالعلی مزاری با حمایت حزب اسلامی مربوط حکمتیار با دولت مجاهدین به ریاست برهان الدین ربانی و حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب

رسول سیاف در جریان جنگ های خانمانسوز داخلی منطقه افشار سیلو، مخصوصاً قرارگاه مرکزی حزب وحدت در علوم اجتماعی به خاطر بی تدبیری و اشتباهات مزارى سقوط کرده و تمام نیروهای حزب وحدت به رهبری او از افشار فرار نمودند و منطقه افشار و مرکز قدرت حزب وحدت به تصرف شورای نظار و حزب اتحاد اسلامی درآمد. در این جنگ، ساکنین اصلی افشار که اکثراً پیروان مذهب تشیع و از اقوام قزلباش، سادات و هزاره می باشند، بی رحمانه به قتل رسیدند.

برای اینکه آقای مزارى اشتباهات و تقصیر خود را در فجایع هولناک ۲۲ دلو ۱۳۷۱ و ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ بیوشاند و کوتایی های خود را توجیه نماید، پس از فاجعه ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ خورشیدی با تبلیغات کاذب و تفرقه افکنانه و تحریف حقیقت فاجعه افشار، آیت الله محسنی، مسئولین حرکت اسلامی، حزب وحدت شاخه استاد اکبری، بزرگان سادات و سادات سنگلاخ (که بخش ساکنان اصلی آن منطقه را تشکیل می دهند) نا جوانمردانه نزدیک، دو دهه مورد اتهامات نا روا قرار داده اند و با فرا افگنی در این مدت فاجعه افشار را به آنها نسبت داده و آنان را مورد نا روا ترین اتهامات قرار دادند.

اخیراً با نزدیک شدن سالگرد فاجعه افشار، برخی حلقات همزمان با رقابت انتخاباتی به بهانه بیست و یکمین سالگرد شهدای افشار، چون گذشته ها طبق سیره و روش قبلی آمادگی توهین و افتراات را داشتند و یک سری تبلیغات علیه شخصیت های مطرح، مخصوصاً آقای انوری نمودند، جناب آقای انوری در تلویزیون میوند طی مصاحبه ای در پاسخ سوال خبرنگار جوان، سیر نیکزاد، برای دومین باراز عبدالرب رسول سیاف، محمد کریم خلیلی، محمد قسیم فهیم، حاجی محمد محقق و ... دعوت به مناظره ی رو در رو نمودند و پس از آن واکنش ها در فضای حقیقی و مجازی، مخصوصاً در صفحات اجتماعی فیسبوک بروز نموده و موضع گیری ها و جدال هایی صورت گرفت.

طبق اطلاعات به دست آمده پس از نشر مصاحبه آقای انوری در تلویزیون میوند، چندین جلسه خصوصی جهت پاسخ به مصاحبه آقای انوری در منزل محمد کریم خلیلی و دفتر روزنامه جامعه باز ترتیب داده و پس از بحث های جدی و انتقاد به آقایان خلیلی و محقق که این ها نباید از انوری ترس داشته باشند و هرکدام باید به مناظره حاضر شوند و در نهایت سعادت غزنوی موظف به مصاحبه می شود، مشروط بر اینکه قبل از نشر آن مورد تایید

آقای خلیلی قرار گیرد. در نتیجه پس از انجام مصاحبه با سعادت غزنوی آقای خلیلی دستور می دهد که محتوای مصاحبه سعادت را ببیند، که در آن بیشترین اعتراض و انتقاد به آیت الله محسنی، داکتر عبدالله و... بوده و به انوری کمتر توجه شده و مورد قبول آقای خلیلی واقع نمی شود، در جلسه سوم با اسلم جوادی، استاد در دانشگاه ابن سینا به عنوان صاحب امتیاز و جواد سلطانی دیگر استاد این دانشگاه و مدیر مسئول روزنامه جامعه باز دستور می دهد که مطلبی را به روزنامه نوشته و انوری را مورد انتقاد قرار دهند.

همچنین در سایت بدنام ضد دینی جمهوری سکوت بیشتر از دیگر چپی ها پیرامون افشار و توجیه عدم حضور خلیلی می پردازند، هرچند در این روز نامه مطلبی تحت عنوان «برگی از مستندات پاک سازی قومی در افشار» گزارش پروژه عدالت افغانستان توسط سیما ثمر که در آن زمان عضویت شورای مرکزی حزب وحدت را داشته و اسناد را از آرشیف حزب وحدت تهیه (وهرچند جنایات خلیلی و محقق در قتل های زنجیره ای به مراتب بیشتر از دیگر مسئولین احزاب و ناقضان حقوق بشر و جنایات جنگی) بیشتر می باشد.

در تداوم جنگهای پنج ساله کابل یکی از غم انگیزترین وقایع آن، جنگ ساحه افشار (۲۲ دلو ۱۳۷۱) و (۲۳ سنبله ۱۳۷۳) کارته سه و چهار، چنداول و.. است که کابل و کابلین در طول قدامت تاریخی اش هیچگاهی اینگونه موردخونریزی، ویرانگری و تحقیر قرار نگرفته و متأسفانه تا به حال بنا برسیطرهٔ عاملان کشتارجمعی (برخی رهبران و فرماندهان احزاب) در کرسی ها ورده های بلند حکومت، تحت حمایت ناتو وتلاش عوام فریبانه جهت مستورنگهداشتن جنایات جنگی انجام شده که می خواهند آثار جرم فردای بازرسی را از میان بردارند و سازمانهای حقوق بشری،(داخلی و خارجی) نیز در این زمینه سکوت نموده اند.

بررسی کشتارهای جمعی دهه هفتاد کابل، مخصوصاً در غرب کابل با سیری گذرا پیرامون گوشه های این فجایع کم نظیر تاریخی، بالخصوص فاجعه افشار که قربانیان اصلی آن همان ساکنان اصلی افشار می باشند، استفاده های ابزاری از آن صورت گرفته که در این مجموعه تحت عنوان «افشار، خون و تجارت سیاسی» به برخی آن اسناد اشاره می گردد تا حقایقی در باره افشار و ثبت در اوراق تاریخ گردد.

در چاشتگاه روز ۲۱ دلو سال ۱۳۷۱ خورشیدی در اطراف پولتخنیک انستیتوت علوم اجتماعی، قرارگاه مرکزی حزب وحدت جنگ آغاز و تا ساعت یک بعد از ظهر نظامیان حکمتیار با

وجود تقاضای متواتر قوماندانان حزب وحدت در جنگ مستقیم اشتراک نکردند و گاهاً بعد از نیم ساعت یک گلوله ای توپ را از چهار آسیاب به سمت خانه یا کوه های افشار و زیارت پیر بلند در گردنه باغ بالا شلیک می نمودند. از سوی دیگر بعد از سه ماه تحقیقات توسط کارشناسان حقوقی حزب وحدت جنرال کور گه، جنرال صداقت به عنوان معامله گران و عامل سقوط مرکز حزب وحدت معرفی و به دستور عبدالعلی مزاری اعدام گردید. به نقل از منابع منتشره از جمله نشریه عصری برای عدالت و امروز ما و خبرنگارهایی که حزب وحدت به صورت روزانه به نشر می رسانی.

در ۸ میزان سال ۱۳۷۱ در چهار آسیاب، مرکز نظامی آقای حکمتیار، یک پرو توکل استخباراتی میان اعضای شورای هماهنگی (ائتلاف مزاری، حکمتیار، دوستم و صبغت ... مجددی) صورت گرفته بود و یک سال بعد از سقوط افشار همان طرح کودتا که قبل از سقوط افشار پی ریزی شده بود، در کودتای ۱۱ جدی ۱۳۷۲ را در قبال داشت و همچنین به تاریخ ۴ جدی ۱۳۷۱ پرو توکل دیگری از طریق جنرال حمید گل رئیس اسبق (آی-اس لای)، سازمان اطلاعات پاکستان به واسطه آقای محمد کریم خلیلی فی ما بین حزب وحدت و حزب اسلامی مبنی بر همبستگی سیاسی نظامی صورت گرفت و این سه نیرو طبق پرو توکل امضا شده باید در یک پیمان نظامی علیه حکومت ربانی به شکل هم زمان عمل می نمودند.

حزب وحدت قبل از جنگ افشار، دگر جنرال، خداداد خلقی به جای ستر جنرال سید محمد حسن (مشهور به سید حسن جگرن) به حیث فرمانده کل قوای حزب وحدت اسلامی، تورن جنرال علی محمد پرچمی به جای ابوذر غزنوی به حیث معاون عمومی نظامی؛ برید جنرال سلطانی پرچمی (سابق معاون فرقه ۹۵ دوران کار مل)، غرچی به حیث قوماندان فرقه ۹۶، برید جنرال کورگه (دگروال زمان کارمل) به حیث مسئول عمومی امنیت نظامی حزب وحدت، برید جنرال غلام علی خلقی (سابق رئیس ارکان فرقه ۳ پیاده وزارت داخله) به صفت قوماندان لوای ۷۲ حزب وحدت، برید جنرال صداقت (افسر سابق ریاست پنج امنیت) به صفت قوماندان غند کوهی حزب وحدت تعیین گردیدند. در زمان سقوط علوم اجتماعی و افشار ساحه مسولیت فرقه ۹۶ از چهار راهی قنبر تا مرستون افشار، فرقه ۹۵ اطراف علوم

اجتماعی و کوه افشار و لوای ۷۲ ساحه خوشحال مینه به استقامت سرک دیوان بیگی مرستون بود.

هرچند آیت الله محسنی و جمعی از بزرگان دیگر به عنوان مصلحین تلاش‌های جدی به خرج دادند تا از وقوع جنگ جلوگیری نمایند و اما اثری نبخشید، به نقل یکی از کسانی که در این تلاش‌ها آیت الله محسنی را همراهی می‌نمود، یکی از عوامل سقوط افشار را فتوای آیت الله محقق کابلی و جابجا شدن نیروهای حزب اسلامی در غرب کابل تا نزدیکی‌های افشار می‌دانند و به گفته شاهدان عینی آیت الله محسنی در علوم اجتماعی مرکز اقتدار حزب وحدت جواز و مشروعیت جنگ را از ایشان می‌پرسد، او در پاسخ می‌گوید: این جنگ مشروعیت ندارد ولی آقای مزاری فقط یک جمله را تکرار می‌کرد: دیگر این فرصت مناسب بدست ما نمی‌آید.

به همین جهت مجاهدین وابسته به حزب وحدت مربوط ولایت پروان، مخصوصاً دره ترکمن با حزب وحدت و عدم مشروعیت جنگ فاصله گرفتند و آیت الله محقق کابلی و همچنین آیت الله صادقی پروانی به خاطر فتوای مخالفت با جنگ بعدها جزء معامله گران معرفی شدند و عامل دیگر سقوط افشار نفوذ نیروهای حزب اسلامی در سنگرهای حزب وحدت اسلامی بود.

فاجعه افشار در نوع خود یکی از خونین‌ترین و غمبارترین حادثه در تاریخ معاصر این سرزمین می‌باشد، در این جنگ بیشترین تلفات و خسارات را قزلباش‌ها و سادات سنگلاخ متحمل گردیدند. از آن تاریخ به بعد همه ساله تجمعاتی در داخل و خارج از کشور علیه عاملین جنایت بزعم آنها، همانند محسنی، ربانی، مسعود، سیاف، کاظمی، انوری، فاضل، هادی، جاوید و... صورت می‌گیرد و با فرا افگنی فاجعه افشار را به اقوام و شخصیت‌های مختلف دیگر نسبت می‌دهند و از سوی دیگر به اعتراف شخص مزاری در کلیپ تصویری دیدارش با محمد علی اختیار و دیگر مسئولین شورای اجرائیه تنظیم نسل نو هزاره در دسامبر ۱۹۹۳ میلادی به اعضای اجرائی تنظیم نسل نو هزاره مغول، ضمن اظهار قدردانی از کمک‌های آن به حزب وحدت، صریحاً اظهار داشته که در افشار هزاره‌ها کشته نشدند، بلکه قربانیان افشار، قزلباش و غیر نژاد هزاره بوده‌اند و این هم عین اظهارات مزاری با نمایندگان تنظیم نسل نو هزاره‌ی مغول که چنین گفته است:

در قضیه افشار که پیش آمد، افشار منطقه ای است که اصل قلعه‌هایی که در آنجا بوده است، از سابق از مردمان افشار بوده که غیر نژاد هزاره هست. ولی شیعه مذهبند، باقی مردم که آمدند، پهلوی اینها خانه انداخته شهر شده. این مانده به نام هموافشار، که معروف است در افغانستان به نام قزلباش. وقتی که افشار سقوط می‌کرد، مردمان هزاره فرار کردند. بیرون شدند و اموال خود را کشیدند یا خانه‌های خود را بیرون کردند که جنگ است. این برادرها (یعنی: قزلباش‌ها) به احساس اینکه نژاداً هزاره نیستیم، ما ره شاید ظلم نکنند. بالاترین صدمه را این‌ها (قزلباش‌ها) دیدند. وقتی که آمدند نیروهای مخالف مسلط شدند، به هیچ چیزی این‌ها رحم نکرد.

از چند ماه بدین سو روز نامه ای در کابل شروع به چاپ کرده است بنام جامعه باز. از ابتدا چنین گمان می‌رفت که شاید این روزنامه بتواند نقش ارزنده و مثبتی در تنویر افکار عمومی و پایبندی به اصول کارهای رسانه ای داشته باشند. در آستانه سالگرد فاجعه افشار، روزنامه جامعه باز در شماره ۶۹ مطالبی مختلفی را در باره افشار نوشته بودند و یکی از موضوعات آن به قلم اسلم جوادی؛ مدیر مسئول روزنامه تحت عنوان (ابتدال شر) نگاشته شده و نیز سال گذشته در پی عملکرد افراط گونه عده‌ای معلوم الحال که به تحریک عناصر تفرقه افکن و به بهانه تجلیل از واقعه افشار، در راستای روشنگری اذهان عامه از عملکرد تفرقه افکنانه و دور از تعقل تحریف گران تاریخ آقای سید حسین انوری، پیشنهاد مناظره‌ای تلویزیونی را با حضور چهره‌های سرشناس مجاهدین مطرح نموده و گفتند: «من مشخصاً با آقایان، طرح مناظره تلویزیونی را جهت روشن سازی فجایع کابل و افشار خواهان مناظره با حضور مارشال فهیم، خلیلی، سیاف، اکبری و محقق می‌باشم تا باشد واقعیت‌ها به صورت زنده و ریشه ای در حضور ملت شریف افغانستان روشن گردد.»

حقیقت این است

(درنگی بر یاهو گوپی های روزنامه جامعه باز)

عمار غزنوی

در شماره شصت و نه روزنامه جامعه باز مطالبی در مورد آقای انوری و مصاحبه ایشان با یکی از تلویزیون های خصوصی به چاپ رسیده بود یکی از این مطالب به قلم اسلم جوادی؛ مدیر مسئول روزنامه تحت عنوان (ابتدال شر) نگاشته شده. از نقطه نظر معیار های علمی و تحقیقی و حتی تحلیلی این مقاله در منتهای بی مایه گی و قشری گری قرار داشته و چیزی جز فوران عقده های حقارت و تلاش برای تقرب جستن به درگاه جیره ده و ولی نعمت شان آقای خلیلی نیست. هرچند این نوشته در حدی نیست که قابلیت نقد علمی و تحلیلی را داشته باشد ولی از آن جای که نویسنده آن بسیار داعیه دار روشن فکری و دیگردیسی می باشد خواستم چند سطر پیرامون محتوای آن بنگارم.

توصیفی که آقای اسلم جوادی از سوژه مورد نظر ارائه داده کاملاً خیالی و سلیقه ای بوده و هیچ مبنای تحقیقی و واقعی ندارد وی آقای انوری را شخصی قاتل و خونخوار و یک جنایت

کار حرفه ای خطاب می کند در حالی هیچ دلیلی برای مدعایش نمی آورد جز بهتان و خالی کردن عقده های حقارت خودش و پوشانیدن گند کاری های اربابش جناب کریم خلیلی. بهترین دلیل برای بی بنیاد بودن نوشته آقای جوادی همین بس که اگر در تمام متن به جای نام آقای انوری نام خود آقای جوادی را بگذاری هیچ تفاوت و تغییری در محتوای متن رخ نمیدهد. درحالی که یک متن علمی و یا یک تحلیل خوب و قابل قبول نباید این گونه باشد. چون هیچ دلیلی برای گفته های آقای جوادی ارائه نشده لذا بهتان محض را به هرکسی می توان زد.

جالب است که در جای جایی نوشته مذکور اشاره شده به مصاحبه آقای انوری با یکی از تلویزیون های خصوصی که نشان می دهد مبنای این موضع گیری تند و عاری از منطق و استدلال همان مصاحبه بوده. این نوع برخورد با آن مصاحبه و محتوای گفته های آقای انوری حکایت از یک نوع استیصال و در منگنه قرار گرفتن دارد؛ زیرا آقای انوری در آن مصاحبه چیزی خاصی نگفته فقط تقاضای مناظره با برخی از شخصیت های جهادی که گفته می شود در قضیه افشار داشته اند را خواستار شده،

اولا کسانی که به مناظره دعوت شده اند باید پاسخ بدهند یا به مناظره حاضر شوند یا اگر حاضر نمی شوند دلیل عدم حضورشان را بیان کنند تا کسانی چون اسلم جوادی نیابند عقده های شخصی آقای خلیلی و سایر ولی نعمت های خودش را به بهانه فاجعه افشار بیان کنند. ثانيا کسانی که آقای انوری را عامل فاجعه افشار میدانند حد اقل یک دلیل قابل قبول و منطقی بیان. با توجه به اسناد موجود در افشار اولاً مردم هزاره متضرر نشده اند بلکه بیشترین آسیب را مردم قزلباش دیده اند. طبق گفته های آقای مزاری که در جمعی هیئت تنظیم نسل نو مغول هزاره از کوئته پاکستان در یک نشست کاملاً سری؛ قبل تصرف افشار توسط دشمنان مردم شیعه، مردم هزاره تماماً با کوچ و کج شان از افشار گریخته بودند و مردم قزلباش با این فکر که مهاجمین دشمنان هزاره هستند و به ما کاری ندارد در افشار ماندند و وقتی دشمنان آنجا را به تصرف خود درآوردند مردم قزلباش را قتل عام کردند.

حقیقت چیزی دیگر است

حقیقت این است که تمامی کسانی که پیش ازین قضیه افشار را آن قدر پر رنگ کردند تا بقیه جنایات که توسط مزاری و باند تبهکارش به وقوع پیوسته است کم رنگ شود و آقای

انوری و تعدادی دیگری از رهبران جهادی را متهم می کردند تا مبدا حقیقت برملا گردد و مردم پی ببرند که عامل فاجعه افشار نیز خود مزاری و وندی هایش بوده. حقیقت این است که خلیلی و محقق اکنون درمانده اند که در جواب این هل من مبارز اقای انوری چه بگویند؟ اگر به مناظره حاضر شوند تمام جنایات خود شان و مزاری که امروزه ازو بت ساخته اند برملا خواهد شد. اگر حاضر نشوند جواب مردم خود را چی بگویند؟ لذا مانده اند که چی کنند؟ راهی ندارند جز از اینکه باز هم دست به هوچی گری زده و از راه تحریک احساسات مردم علیه رقیب استفاده کنند. حقیقت این است که مردم دیگر گول حرفهای بی مبنا و بی دلیل خلیلی و محقق را نمی خورند. حقیقت آن است که مزاری در صحبت هایش با نمایندگان نسل نو مغول هزاره گفت که در افشار هیچ هزاره ی متضرر نشد بلکه این مردم قزلباش بوده که آسیب دیده ولی مزاری که قضیه افشار را بزرگتر از آنچه بوده نشان داده و عامل اصلی آن را انوری و دیگر رقبای خودش معرفی کرده به آن دلیل بوده که مبدا روزی راز های جنایات وحشت ناک خودش کشف شود. حقیقت این است که مزاری بعد از سقوط افشار گیج مانده بود که چی کند؟ و گناه که خود مرتکب شده را به گردن چی کسی بیندازد؟ ابتدا چند تن از قومندان های خودش را به اتهام و جرم سنگر فروشی در افشار اعدام کرد. تا از این طریق به مردم خود بگوید که این ها بدون اجازه رهبر شان سنگر را رها کرده و باعث سقوط افشار شده اند. ولی حدود دو سال بعد به این فکر افتاد که باید این جنایت را به گردن کسانی بیندازد که هم تقصیر کلا از گردن خود و حزبش بر طرف گردد و هم رقبای سیاسی اش نک آوت شوند. لذا شروع کرد به اتهام زدن به انوری و جاوید و هادی واز آن طرف هم از احساسات مردم هزاره استفاده کرد و این قضیه را به خورد مردم داد.

تناقض گویی های مزاری در باره قضیه افشار بهترین دلیل برآن است که عامل اصلی فاجعه افشار خودش و وندی های چرسی و قمار بازش بوده. مزاری در یکی از مصاحبه هایش می گوید در افشار از آن جهت مردم ما قتل عام شدند و به زنان تجاوز شد که سربازان خودما همان بلا را بر سر دیگر اقوام آوردند و در حقیقت افشار بازخورد و عکس العمل عملکرد نیروهای حزب وحدت بوده که بالای دیگر اقوام ظلم و جنایت کردند. و در جای دیگر می گوید اصلا مردم هزاره در افشار متضرر نشده.

درجای عامل فاجعه افشار را قومندان های حزب وحدت میدانند و آنان را اعدام می کند ولی بعد از مدتی تقصیر را به گردن کسانی دیگر می اندازد. این عدم تعادل در رفتار و هزیان گویی و رفتار های متضاد و متناقض حکایت از وجدان دردی مزاری دارد زیرا برای خودش به خوبی معلوم است که چگونه سنگر را رها کرده و مردمش را به کام مرگ فرستاد. که ایکاش آقای جوادی از مزاری و خلیلی در خواست می کرد تا با قلبش و وجدان شان مناظره کنند و جواب وجدان خودشان را می داند تا دچار عذاب وجدان نمی شدند و در نتیجه جرم خودشان را به گردن دیگران نمی انداختند.

آقای جوادی که آقای انوری را به قصاب اروپا تشبیه می کند، آیا از جنایات مزاری و خلیلی و محقق خبر ندارد یا خود را به تغافل زده است؟ جنایتی که خلیلی در یکاولنگ مرتکب شد، خلیلی را باید به چی کسی تشبیه کرد؟ به آدلف آیشمن یا به آلف هیتلر؟ یا بهتر است به یزید و شمر تشبیه شود؟ ولی حقیقت این است که اسلم جوادی جواد سلطانی نانشان در گرو همین خزعبلات است. اگر چنین مهملات نیاوند خلیلی جیره شان را قطع خواهد کرد. مگر آقای جوادی جرات دارد از خلیلی بپرسد که بامیان را چی کسی فروخت؟ بامیان را با آن همه سلاح و مهمات جنگی چی کسی حتی بدون فایر یک مرمی تسلیم دشمنان مردم افغانستان کرد؟ حقیقت این است که خلیلی از فرط دست پاچگی خود را به در و دیوار می زند. و از جوادی می خواهد که صفحه ای را سیاه کن تا آبروی نداشته مان بیش ازین برباد فنا نرفته. بهتر بود آقای جوادی کسانی را به مناظره درونی دعوت کند که از مزاری بت ساخته اند و آن را می پرستند. مزارییی که دست در دست کسانی داد سرانگشتش به خون مردم هزاره رنگین بود و غرب کابل را ویران کرد. ای کاش کسی می بود و به مزاری توصیه می کرد تا با وجدان خودش مناظره کند که چگونه کشتار هزاران انسان بی گناه از زن و مرد و پیر و جوان و ویرانی خانه های شان را قیام اسارت شکن نامید.

سیر تطور روایت افشار در غرب کابل

حسین ضامن پور

حادثه المناک افشار جنایت هولناک و فاجعه بزرگ انسانی بود که در ۲۲ دلو ۱۳۷۱ که حدود ۹ ماه پس از پیروزی مجاهدین در سایه حکومت ربانی و مسعود با هماهنگی شورای نظار و اتحاد اسلامی به رهبری آقای سیاف اتفاق افتاد. خبر گزاری های بین المللی سه روز بعد از وقوع حادثه ابعاد عظیم حادثه را منعکس کرد. چند روز بعد برخی از سازمان های حقوق بشری آن را جنایتی خواند که مسئولیت آن را حکومت آقای ربانی بعهده دارد.

مسعود و سیاف عکس العمل رسمی و واضح در برابر این حادثه نشان ندادند ولی رسانه هایی که در آن زمان تحت کنترل شان بودند، جریان را به این صورت گزارش و روایت کردند که: نیروهای وزارت دفاع دولت اسلامی نیروهای مسلح بی بند و بار مزاری را که در مناطق مسکونی افشار، سیلو و حومه آن جابجا شده بودند بیرون رانده و مردم منطقه را از آنها نجات داده است.

در شورای مرکزی حزب وحدت در بامیان این طور تحلیل شد که عمل انجام شده جنایت و غیرقابل توجیه است، اما برخورد های آقای مزاری نیز جنگ طلبانه و تحریک آمیز بوده است و به طور نمونه از دو حرکت نظامی تحریک کننده یاد می کردند که یکی استقرار دو عراده تانک غول پیکر در کوه زیارت بود و دیگر مستقر ساختن نیرو های یکی از قومندانان حزب اسلامی، رقیب در حال جنگ آقای مسعود، در علوم اجتماعی محل استقرار حزب وحدت. و با وجود این تحلیل در بامیان تصمیم گرفتند که نیروی قابل توجهی را برای دفاع مردم از بامیان به کابل اعزام کنند که همین نیرو در دفاع از مردم و استحکام قدرت حزب وحدت در آن سالها نقش مهم و عمده ایفا کرد و از فروپاشی حزب وحدت جلوگیری نمود.

اما در غرب کابل، در ابتدا آقای مزاری سه روز پس از وقوع حادثه طی سخنرانی کوتاهی در مدرسه جامعه الاسلام در پل سوخته گفت: فشار نظامی بسیار سنگین بود و از آن طرف، نیرو های حزب وحدت که هم از نظر تعداد به اندازه کافی بود و هم از نظر تجهیزات و اعاشه، خوب نجنگیدند. و حدود سه ماه بعد در ۸ ثور ۱۳۷۲ آقای مزاری ضمن اعلام مراسم اعدام دونفر « در محمد کربلایی و جنرال صداقت » بعنوان خاینان که بجرم شان اعتراف کرده اند، گفت: افراد دیگری هم خیانت کرده اند که بعداً محاکمه و اعدام می شوند^۱ و تاکید کرد که هزاره ها به هوشیاری کامل نرسیده و از میان خودشان کسانی بمردم خیانت کرده اند (این اولین بار بود که مزاری از خیانت درحادثه افشار سخن می گفت) و حدود دو سال بعد در ۵ جدی ۱۳۷۳ طی سخنرانی دیگری آقای سیدحسین انوری و سید هادی هادی را نیز از خاینان حادثه افشار قلمداد کرد و ده روز بعد در ۱۵ جدی در یکی از سخنرانی های معروفش عده دیگر را بعنوان خاینین قضیه ی افشار و جنگ های دیگر غرب کابل نام برد که از جمله ی آنها آیت الله محسنی و آیت الله فاضل بود.

از آن به بعد هرچه زمان می گذشت دایره خاینین افشار وسیع تر و وسیع تر می شد، به گونه ی که بعد ها تعداد اینها بجز تعمیم قومی، حزبی و صنفی به حدود ۴۰ نفر می رسید.

سوال مهم در این خصوص این است که منبع اخبار و اطلاعات آقای مزاری در رابطه با قضایای مثل افشار کی و چه بود؟ آقای مزاری نه آنچنان تشکیلات قوی، دقیق و نیرومند داشت که خبر های دقیق و پشت پرده را کشف می کرد و نه در درون تشکیلات حکومت و شورای نظار و اتحاد سیاف، نیروی نفوذی و جاسوسی.

آنچه که نویسنده ی این سطور بعد از چندین سال کند و کاو و گفتگو در این خصوص، مخصوصاً گفتگو با نزدیکان حزبی آقای مزاری در یافته است این است که راویان اخبار ایشان در این نوع موضوعات غالباً چهار نفر از نزدیکان آقای مزاری در آن زمان بوده است که عبارتند از:

۱- عزیز رویش از کسانی که در سال ۱۳۷۱ به حزب وحدت پیوسته بود؛

۲- حاجی امینی از قومندانان ترکمنی که در سال های جنگ داخلی کابل شهرت یافت؛

۳- خلیفه علم بهرامی مسئول کشف آقای مزاری در سالهای مزبور؛

۴- صادق مدبر از حزب حرکت اسلامی؛

البته آقای مزاری روایت مهمی را نسبت به آقای سید محمد علی جاوید از زبان سیرت طالقانی در یکی از سخنرانی هایش نقل کرده است که آقای جاوید از همان روز های آغاز شنیدن این روایت آن را به شدت و قاطعیت تکذیب می کرد و تاکید می ورزید که تنها یک آدم جاهل می تواند چنین حرفی بزند نه طلبه ی مثل من که سالها در میان این مردم زنده گی کرده و در تمام تلخی و شیرینی روزگار در کنارشان بوده ام من هرگز در این گونه مسایل باطالقانی صحبتی نداسته ام. ۲

در این میان نقش نفر اول (عزیز رویش) واقعاً اول است. از این رو لازم است که به نقش این راوی بزرگ داستانهای به قول خودش « مقاومت غرب کابل » و خاینین این مقاومت، به ویژه جنگ افشاری بیشتر بپردازیم.

عزیز رویش از سراب غزنی است. دروس ابتدایی را در کابل خوانده و به گفته خودش از حدود ۱۲ سالگی در پاکستان رفته و تحت آموزش مستقیم سامائیهها (گروهی از پیروان مائوتسه دونگ) قرار گرفته و در دوران اقامت خود در کوئته در مواردی تحت تاثیر رفتار سیاسی گروه « تنظیم نسل نو هزاره مغل » نیز قرار گرفته و بعد از چند بار رفت و آمد کوتاه مدت، سال ۱۳۶۷ به غزنی برگشته و ضمن پیوستن به سازمان نصر سمت شاگردی سید عباس حکیمی از سران سازمان نصر در غزنی را کمایی کرده . وی که فکر می کرد از نظر مطالعه و پختگی سیاسی بحدی رسیده که باید مردم محل و اعضای سازمان بجای حکیمی، بزرگی و سیادت او را بپذیرند، اما چنین اتفاقی نمی افتد و این موضوع سبب می گردد که به گفته ی خود او در تمام روابط حاکم در جامعه ی هزاره و تشیع به نتیجه ی

جدید و مهم برسد و آن نتیجه اینکه تنها سیادت نژادی حکیمی سبب می شود که دیگران سیادت اجتماعی و فرهنگی او را بپذیرند، نه فضل و دانش و اخلاق و دیانت وی. و این روش، سنت و سیره ی دایمی در جامعه هزاره بوده است که باید از شر آن خلاص شود « از آن پس، طی چند سال دیگر، تحولاتی یکی پی هم اتفاق افتاد که جدایی و فاصله ی ما را به نمادی از یک شکاف بزرگ در سطح جامعه و در سطح دو نسل تبدیل کرد. من در ذهن حکیمی به یک فرد ضد مذهب و ضد سنت های جامعه تقلیل یافته و تعبیر هایی از قبیل کمونیست، نژاد پرست، سید ستیز، هزاره گرا، دیوانه، شاگرد ناخلف و امثال آن را از جانب وی دریافت کردم، و او نیز برای من، مهره ای شد از یک نظامی که با تحقیر و اهانت انسان هزاره به حیات خود دوام داده و از مذهب به عنوان رو پوش یک سیادت اجتماعی علیه آن استفاده کرده بود.»^۳ آقای حکیمی می گوید این عقده زمانی برخاست و خود را نشان داد که پدر او بدلیلی مورد آزار و اذیت نیرو های سازمانی تحت فرمان او قرار گرفته و با وجود ناراحتی و شکایت عزیز رویش از این موضوع، حکیمی نتوانسته است آنها را مجازات نماید.

او سال ۱۳۷۱ وارد کابل شد و عضویت کمیته ی فرهنگی حزب وحدت را بدست آورد و به تدریج از نزدیکان آقای مزاری و از منابع خبری و اطلاعاتی او گردید؛ مخصوصاً در مقطع کوتاهی که سید محمد سجادی از یاران همدل دیگر مزاری به ایران رفته بود که عزیز رویش برای نزدیکی بیشتر به او از این فرصت بهترین استفاده را برد.

عزیز رویش در اواخر سال ۱۳۷۳ به پاکستان رفته نشریه هایی را به نام « امروز ما » و « صفحه نو » از آدرس حزب وحدت منتشر ساخت و پس از آنکه توسط آقای خلیلی از دفتر حزب وحدت جناح خلیلی اخراج شد نشریه ی دیگری را با همکاری حسین حلامیس با نام مستعار « دای فولادی » با عنوان « عصری برای عدالت » منتشر ساخت. که در هر کدام از آنها با استفاده از نام و عنوان مزاری عقاید و دیدگاه های خود را تبلیغ و ترویج می کرد. وی در همان زمان مکتبی را به عنوان « مکتب معرفت » اساس گذاشت که فعلاً در غرب کابل از مکاتب معروف و شناخته شده است و در همین مکتب نیز دیدگاه های خود را ترویج می نماید. گفته می شود که وی در همان زمان با سازمان های استخباراتی پاکستان و انگلیس ارتباط برقرار کرده و اکنون نیز مورد حمایت آنهاست. ایشان فعلاً برای اشرف غنی احمد زی به اصطلاح « کمپاین » می کند.

آقای سید محمد سجادی در سال ۱۳۷۴ در مشهد در جمعی از یاران خاص خویش گفته بود، عزیز رویش (به تعبیر او معلم عزیز) سه روایت را مزاری گفته بود که من نسبت به راست بودن هیچ کدام آنها مطمئن نبودم :

۱- چند روز قبل از حادثه افشار وقتی برای اولین بار به کوه افشار رفته بود خبر آورده بود که میله تانک پوسته ی حمید در اثر خیانت منفجر شده است و این اولین روایت خیانت از افشار بود!

۲- به مزاری گفته بود که در نشریه ی انگلیسی زبان خوانده است که مولوی یونس خالص به خبرنگاری گفته که محسنی از خود ماست!

۳- آقای سید ابوالحسن فاضل به ربانی گفته که حاضر است مزاری را نابود و حزب وحدت را متلاشی کند بشرط اینکه او حقوق سادات و قزلباش ها را به رسمیت بشناسد!
دو روایت دیگر را صادق مدبر به آقای مزاری گفته بود :

۱- وزارت امنیت با پیشنهاد محسنی تبدیل ریاست شده تا حزب وحدت به آن دسترسی نداشته باشد.

۲- سید ابوالحسن فاضل می خواسته به صورت پنهانی آقای محسنی را ببیند تا از این طریق علیه حزب وحدت توطئه و تباری نماید!

صادق مدبر زمانیکه در کابل با دولت کمونیستی ارتباط داشت اخبار دولت و آدرس پایگاه های آسیب پذیر آن را به مجاهدین می رساند و زمانیکه با حمایت آقای انوری در « سیاه پیتاب » در نقش مجاهد ظاهر شد، اخبار و اطلاعات مجاهدین را به دولت می رساند و در زمان جنگ های داخلی کابل اخبار تصامیم حزبی حرکت اسلامی را(که خود عضو شورای مرکزی آن بود) به آقای مزاری می رساند. وی موقعیت فعلی خود را نیز بیشتر مدیون استعداد و سلیقه ی خبر رسانی خویش است، تا فضل و دانش و یا ریشه ی سیاسی - اجتماعی .

مشکل اصلی در این روایات این بود که آقای مزاری این خبر ها را از این اشخاص قبول کرده و به آنها در شرایط حساس استناد می کرد در حالیکه طبق هیچ ملاکی خبر یک نفر در چنین موضوعات مهم بدون تحقیق جدی قابل قبول نیست. البته در این مورد آقای مزاری دو تا مشکل اساسی دیگر نیز داشت :

۱- او به هیچ منبع معتبر و دقیق دسترسی نداشت.

۲- بغض و نفرت شدید او نسبت به بعضی افراد سبب می شد که هر نسبت ناروا و غیر دقیق را نسبت به آنها بپذیرد و به همه نقل کند. مثلاً او در سال ۱۳۶۳ در ایران در مصاحبه ای با مجله ی جوانان علیه آیت الله محسنی مصاحبه کرده، از جمله مدعی شده بود که او در قندهار در حسینیه ی خود برایش گوری طلایی درست کرده و زمانیکه آیت الله محسنی مسئولین مجله ی موصوف را تحت فشار قرار داد که آقای مزاری را حاضر کند تا با او در حضور خبرنگاران مناظره نماید، آقای مزاری سخت تحت فشار قرار گرفت. در آن مورد نیز بغض او نسبت به آقای محسنی سبب شده بود که نسبت به نادرست بودن چنین خبر گنده و غیر عقلایی اصلاً فکر نکند.

به هرصورت عزیز رویش زمانیکه در کابل بود، این نوع خبر ها را با همکاری خلیفه علم بهرامی با مهارت خاص به گوش نظامیان حزب وحدت می رساند و زمانیکه در پاکستان رفت با دست و میدان باز این نوع اخبار را با ساختن برخی از اسناد مجعول در نشریات موصوف نشر و پخش می ساخت.

عزیز رویش با القانات گروههای مائوئیستی- کمونیستی به این نتیجه رسیده بود که هرگاه مذهب، نماد ها و سمبل های مذهبی در جامعه حضور و نفوذ داشته باشد، برای گروههای دین ستیزو لائیک زمینه ی نفوذ و قدرت گیری باقی نخواهد ماند.^۴

او به این برداشت رسیده بود که سادات و روحانیان نماد ها و مروجان مذهب هستند از این رو باید بهر وسیله ی ممکن زمینه نفوذ و رسوخ آنها را از بین برد و حتی برای حذف فیزیکی آنها باید به زودی اقدام کرد.

از این رو او نه تنها علیه سادات اخبار و اسناد عجیب و غریب را جعل و پخش کرد؛ بلکه علیه همکاران آقای مزاری در شورای مرکزی حزب وحدت، که اغلب روحانی بودند (مثل آقایان صادقی پروانی، عرفانی یکاولنگی و...) نیز تهمت ها و اهانت های معنا داری را روا می دارد. مثلاً آیت الله محقق کابلی را که آقای مزاری برای مرجعیتش زحمت فراوان کشیده بود، از قول مزاری شایسته ی طوبله می داند!^۵

او از زمان انتقال شورای مرکزی حزب وحدت به کابل (عقرب ۱۳۷۲) علیه استاد اکبری اخبار و روایات زیادی را جعل کرد و در زمانیکه ایشان صادقانه می کوشید که جنگ بین

دولت ربانی و حزب وحدت را حل کند، عزیز رویش و همفکرانش اخبار و روایات عجیب و غریب را علیه او جعل و پخش می کرد. در آن ایام که من در کابل حضور داشتم تقریباً هر روز خبری علیه آقای اکبری و همفکرانش جعل و پخش می شد؛ مثلاً یک روز شایع می کردند که یک موتر حامل پول در دهمزنگ دستگیر شده و بعد معلوم گردیده که این پول برای اکبری برای ضربه زدن به استاد مزاری و نظامیان حزب وحدت از طرف ربانی می آمده و یا روز دیگر شایع می ساختند که آقای اکبری شبانه می خواسته با مسعود و ربانی دیدار کند و در فلان نقطه دستگیر شده، اما استاد مزاری گفته: «رها کنید و کاری نداشته باشید بگذارید بیچاره چند قیرآن پول گیرش بیاید.»...

و یا بعد ها در پاکستان می نوشتند که اکبری با تانک های ایرانی به بامیان حمله کرده و دو عراده از این تانک ها دستگیر شده . در همان سالهای ۱۳۷۲ و ۷۳ بسیار کوشیدند که خبر و اسنادی جعل کنند که اکبری در سقوط افشار دست داشته، اما گویا نتوانستند که به صورت صریح و مستقیم چنین کاری را انجام دهند؛ ماه دلو ۱۳۷۳ وقتی با پا درمیانی آقای اکبری و سید مصطفی کاظمی قرار شد که افشار را در اختیار ساکنان اصلی آن قرار دهند، ضمن یک سلسله تحریکات نظامی با نوشتن یک سلسله مقالات تحت عنوان « معامله گران چهره ها و شعارها » چنین القا کردند که این کار خود نوعی معامله است به نفع اکبری و کاظمی و به ضرر مردم و استاد مزاری!

رویش به ساده گی و بی پروایی دروغ می گفت و در ترویج آن می کوشید و حتی در این اواخر که ژست و ادای روشنفکر بی طرف و انسان دوست را بخود می گیرد، در کتاب جنجالی خویش (بگذار نفس بکشم) بدون هیچ خجالتی دروغ های شاخدار را تکرار می کند مثل اینکه :

- ۱- جنرال خداداد برای وزارت امنیت ملی کاندید سید رحمت الله مرتضوی بوده!
- ۲- اینکه آقای مزاری به احترام فیصله ی شورای مرکزی حزب وحدت در جنگ ۱۱ جدی ۱۳۷۲ شرکت نکرد، در حالیکه چندین نفر از نظامیان حزب وحدت در این جنگ در کنار نیروهای جنبش و حزب اسلامی کشته شدند.
- ۳- اینکه نظامیان حزب وحدت در مراسم انتقال شورای مرکزی از بامیان، در کابل به سید رحمت الله مرتضوی به صورت خاص اهانت کرده.

۴- اینکه آقای مزاری برای توجیه وجود عکس امام خمینی (رض) در دفتر کارش به استادان دانشگاه گفته: این یک عقیده صرفاً مذهبی است و به سیاست کاری ندارد، در حالیکه همه می دانند که آقای مزاری سالهای سال مدافع تفکر سیاسی «ولایت فقیه» بود و در سال ۱۳۶۸ در حین نوشتن اساسنامه حزب وحدت در بامیان سه روز کامل بحث کرد تا این ماده را در اساسنامه بگنجانند که «حزب وحدت، حزب پیرو ولایت فقیه بوده و هرگونه انحراف از این اصل بمعنای انحلال حزب است.» و حتی یکی از نویسندگان مخالف این بند را با تفنگچه تهدید کرد.^۷

۵- اینکه بقیه خاینین افشار را جناح اکبری وحدت از زندان «گانی» آزاد کرده یا کشتند و یا فراری دارند و....

و البته در بسیاری از موارد دروغ های بزرگ را با «می گویند» شروع می کند و بخوبی بر این امر واقف است که در جامعه ی شایعه پذیر مثل افغانستان شایعه بیشتر از حقیقت پذیرفته می شود.

بهر ترتیب در مورد عوامل اصلی سقوط افشار از دست نظامیان آقای مزاری و کشتار ساکنین، درحالیکه از سوی دولت ربانی و شرق کابل، هیچ وقت اطلاعات رسمی و دقیق ارائه نشده،

اما در غرب کابل با نفوذ افراد خاص با گرایش های شدیداً نژادگرایانه و دین ستیزانه در اطراف آقای مزاری این روایت هر روز فربه و فربه تر می گردید. به نحوی که آدمی را به یاد قصه ی معروف خواب کربلائی قمبر می اندازد. می گویند: کربلائی یک روزی در حسینیه ی قریه، با حضور روحانی و اهالی قریه مدعی شد که شب گذشته به صورت واضح خواب صحنه ی کربلا و صف آرایی لشکر امام حسین (ع) و یزید ملعون را دیده است و با کمال تعجب دیده است که چند نفر از ساکنان قریه ی خودشان هم در این دو لشکر حضور داشتند و می تواند نام های آنها را بگوید. مردم گوش ها را تیز کرده اصرار کردند که اسامی را افشا کند اما کربلائی نام آن عده از اهالی قریه را که در لشکر امام حسین (ع) بود زود به همه گفت؛ اما از کسانی که در لشکر یزید بودند فقط دو نفر را نام برد و گفت بقیه را بعداً می گویم و هرچه مردم برای افشای این نام ها اصرار کردند فابده ی نبخشید؛ اما بعد ها

کربلایی با هرکس دعوا می کرد می گفت: «به خدا آن شب این آدم هم در لشکر یزید بود!»

بهر صورت این راویان علاوه بر ایجاد شکاف عمیق در جامعه ی شیعه و نسبت دادن تهمت های ناروا به اشخاص و افراد، کوشیدند که بخشی از تاریخ مردم ما را تحریف کنند و در این امر نه اخلاق را در نظر گرفتند، نه وجدان را و نه باز پرسى خداوند دانا را در روز باز پسین. متیقن هستیم که خورشید تا ابد زیر ابر پنهان نمی ماند، اما اینها بسیار برای مردم زحمت روا داشته و در حق آنان جفا کردند.

کاش آن عده از شورای نظار (مثل آقای یونس قانونی، داکتر عبدالله و ...) که به صورت مستقیم در جریان این نوع حوادث قرار دارند بزودی لب به سخن گشوده با مدارک و اسناد معتبر حقایق را بر ملا سازند و بسیار درد آور است که با افزایش روز مره ی این شقاق در میان مردم و سوء استفاده های فراوان سیاسی، اینها همچنان خنده بر لب تما شا چی ماندند. پی نوشت ها :

۱- این افراد مورد ادعای مزارى هیچ وقت محاکمه و اعدام نشدند و بعد ها عزیز رویش مدعى شد که آنها را طرفداران آقای اکبری بعد از کشته شدن آقای مزارى از زندان «گانی» آزاد کرده اند.

۲- آقای جاوید میگفت: من درصدهستم که باسیرت رودررو صحبت کنم و تکذیبیه ی زنده ی ان رابگیرم. نمیدانم که چنین کارى صورت گرفت یانه؟

۳- بگذار نفس بکشم، عزیز رویش ص ۱۷۱

۴- آقای حاجى محمد محقق رهبر حزب وحدت مردم افغانستان و معاون داکتر عبدالله در انتخابات ریاست جمهوری، در سال ۱۳۷۵ در برابر ادعا ها و تبلیغات عزیز رویش و بارانش، طى پیامی بمناسبت میلاد امام علی (ع) ضمن انتقاد شدید از این نوع تبلیغات نفاق افکنانه و ضد دینی گفته بود که : « اینها هزاره گفتند و تیشه به ریشه ی مذهب هزاره زدند ».

۵- بگذار نفس بکشم، عزیز رویش صفحه ۱۱۴.

۶- عزیز رویش ضمن وام گرفتن برخی اصطلاحات خاص از داکتر علی شریعتی، (مثل تشیع درباری) با کاربرد واژه های نامانوس و بی معنی می کوشید که ترمینولوژی جدیدی را

در میان هزاره ها ایجاد نماید، مثلاً واژه های ترکیبی « افشاردلمه خون » « بیست و سوم سنبله نقطه ی انفجار در تاریخ » که از این میان تنها اصطلاح « معامله گران » در فرهنگ نوشتاری حزب وحدت آقای مزاری و هزاره های نژاد گرای افراطی پذیرفته شد.

۷- آقای مزاری خود را از مقلدان و پیروان سیاسی امام خمینی می دانست و در ایران به جرم طرفداری از او دستگیر و زندانی شد و در میان جوانان مهاجر در ایران زحمت کشید که ایده ی سیاسی ولایت فقیه را جا بی اندازد و در افغانستان با حزب حرکت اسلامی و شورای اتفاق که از نظر ایشان به اندازه ی کافی پیرو ولایت فقیه نبودند جنگ های خونین مسلحانه کرد و تعداد زیادی از مردم، مخصوصاً جوانان شیعه در این درگیری ها کشته شدند و جمهوری اسلامی نیز تا آخرین دم، از وی به اندازه کافی حمایت مالی و سیاسی کرد. ایشان پس از فوت امام خمینی (رض) طی پیام رسمی از مرکزیت حزب وحدت تبعیت خود را از آیت الله خامنه ای بعنوان ولی فقیه اعلام نمود او حداقل تا اواسط سال ۱۳۷۳ به این عقیده باقی و حتی تا دم مرگ برغم کوشش های فراوان کمونیست ها و لائیک ها یک کلمه علیه جمهوری اسلامی ایران نگفت، اما لائیک ها و کمونیست های هزاره بسیار کوشیدند و می کوشند که از او چهره ی لائیک ارایه کنند تا خود بتوانند از این طریق در میان ارادتمندان وی نفوذ کنند.

فاجعه افشار و تکنیک دروغ بزرگ

حیدر سپید آبی

در ۲۲ دلو ۱۳۷۱، فاجعه افشار در جنگ حزب وحدت به رهبری مزاری و جمعیت و اتحاد مسعود و سیاف به وقوع پیوست و مزاری پس از شکست به سمت غرب کابل گریخت و مردمی را با دست خالی به دژخیمان مسلح سپرد که در نتیجه ۲۰۰ تا ۷۰۰ تن از مردم ما به صورت المناکی، به خاک و خون کشیده شدند و عده ای هم مهاجر و اسیر و ... گردیدند. این واقعه را از یک بُعد می توان حادثه نامید زیرا پس از پیروزی مجاهدین و آغاز جنگ های داخلی وقایع از این دست یک واقعه استثنایی نبوده و به کرات توسط اطراف درگیر جنگ ارتکاب یافته است؛ به عنوان نمونه در ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ بیش از ۱۰هزار نفر از مردم غرب کابل، به دستور شخص مزاری و وندی های او به خاک و خون کشیده شد و قبل از آن نیز حوادث تلخ مشابه به وقوع پیوسته بود.

براساس آیه شریفه قرآن، بحث کمیت نیست بلکه سلب حیات از یک انسان بیگناه مساوی با قتل همه ی انسانهاست و آنچه اهمیت دارد، حرمت حیات آدمیان است؛ «هر کس کسی را- جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین- بکشد، چنان است که گویی همه

مردم را کشته باشد.» (مائده/۲۳) چه رسد به رقم های کلانی که حقیقتاً جز سفاکان و قصابان، پیکر جامعه بشری را می لرزاند.

اما آنچه واقعه افشار را از سایر حوادث متمایز تر ساخت مخته های سیاسی مزاری و حلقه بدنام او درسایه هزارگی سازی هویت قربانیان به منظور کوییدن رقیبان بود و به همین دلیل و وقایع بسیار تلخ تری مثل ۲۳ سنبله که آمر و مباشر قتل عام بیش از ده هزار انسان شیعه و هزاره مزاری و وندیهای تحت امر او بود و ارتکاب چنین جنایتی وقاحت بیشتر داشت و حاکی از خیانت بزرگتر بود و کشتار دامنه ی به مراتب وسیع تر از افشار داشت، نه تنها برجسته نشد که سانسور گردید اما افشار به لحاظ هویت بیش از هر حادثه ی دیگری برجسته سازی شد. بدیهی است که این امر نه ناشی از بشر دوستی مزاری و مزاری گرایان بود و نه عمق فاجعه بیش از ۲۳ سنبله بود که به دستور مزاری و به دست دژخیمان او انجام شده بود. اما گروهک مزاری و آنهم پس از تعیینات و ۲۳ سنبله تلاش وسیع کردند، تا با تغلیظ هویت هزارگی قربانیان افشار، اشک تماش بریزند و اشک بسیار از مردم ما بگیرند و احساسات آنها علیه رقبای خویش تحریک کنند. افشار توسط انوری معامله شد؟! انوری، جاوید، سید هادی و اکبری در افشار با خون هزاره معامله کرد؟! با آنکه ما در جامعه خود تقسیم و خط کشی های این چنین را باور نداریم که هزاره جدای از قزلباش یا سادات باشد اما به دلایل آشکار سیاسی، از سوی مزاری و حلقه معلوم الحال اطراف او، این خط کشی تعقیب و تغلیظ شد و به صورت گسترده تبلیغ کردند که افشار قتلگاه هزاره شد و انوری با معامله مسبب این جنایت علیه جامعه هزاره شد و حتی یکبار هم در رسانه ها و مطبوعات و مجامع عمومی نگفتند که در افشار دیگر اقوام شیعه نیز به خاک و خون کشیده شده است. با آنکه برای آگاهان این نوع تمرکز بر هویت قومی، آشکارا فتنه آمیز دانسته می شد و تعقیب اهداف دیگری در آن دیده می شد اما بخشی از عوام جامعه ی ما اسیر این ترفند شدند و بدینی هایی را هم ایجاد کرد. این درحالی است که قربانیان افشار به اعتراف شخص مزاری در گفتگو با شورای اجرایی تنظیم نسل (نومغولبست های کویت) قزلباش ها بود و طبق گفته ی او، هزاره ها قبل از جنگ با اموال خویش آنجارا ترک گفته بودند. مزاری در این گفتگوی غیر علنی، به مغولبست های کویت که کمک های مالی متعدد به وی کرده بود، اطمینان میدهد، کسانی که در افشار مانده بودند و کشته و اسیر و چور...

شدند، قزلباش ها بود و نه هزاره ها؟! علی رغم این در مجامع عمومی و پالیسی تبلیغاتی خود سخت پای می فشرد که قربانیان هزاره بودند و انوری افشار را معامله کرد و حتی در این جهت چنان افراط کردند که سیاف مباشر، گم شد و محقق بی هیچ عاری برای ریاست سیاف بر پارلمان تلاش پیگیر کرد و حتی از برخی وکلای جامعه ای ما به سیاف رای نداده بودند، به شدت معترض بود که ما را تنها گذاردند!؟

پرسش این است که چرا در این واقعه مزاری دست به چنین دروغی بزرگی زد و سخت بر طبل آن کوفت و حتی دست به هویت قربانیان برد و حتی شریک جرم برای سیاف ساخت؟

واقعیت این است که سقوط افشار باعث سقوط مرکزیت حزب وحدت و رقم خوردن فرار ناجوانمردانه ی مزاری بود که ادعا داشت؛ "از خدا خواسته ام خونم در میان شما بریزد!!"؟ یعنی سقوط مرکزیت و فرار که هر دو مربوط به پیشوا و عدم درایت و تعهد وی بود که شعار شعور سوز "از خدا خواسته ام که خونم در میان شما بریزد" را میداد اما در افشار و بعدها از غرب کابل فرار کرد و تنها جان خود را از معرکه بیرون کشید. این بخش ماجرا از نظر مزاری و حلقه ی مائویست اطراف وی بعد بزرگ و اصلی اما مگویی افشار بود که از نظر آنها به مراتب عمیق تر از ابعاد تراژیک و انسانی آن تلقی می شد و مزاری را به شدت زیر سوال می برد. این بود که کمونیست های اطراف مزاری که عنان وی را به دست داشتند، برای توجیه این شکست، کوشیدند تا یک انقلاب ماهیتی در اصل فاجعه به وجود بیاورند و از سوی دیگر هویت هزارگی قربانیان را تغلیظ نمایند و به خیال باطل خود برای منطقی جلوه دادن معادله، رقبای مزاری را وارد ماجرا کردند تا پیروزی از یک شکست و فرار خفت بار، بسازند و حتی با این ترفند در آینده نیز بتوانند با اسپ مراد بر نعش های بیشتر بتازند و ملت را بفریبند و همچنان بر اریکه قدرت تکیه زنند. به عبارت دیگر، از یک سو جنایت افشار به عنوان یک واقعیت تلخ با ابعاد انسانی و تراژیک اتفاق افتاده و از سوی دیگر طبق سخنرانی مزاری که در یوتیوب و شبکه اجتماعی فیسبوک منتشر شده، وی اعتراف کرده است که «من مطمئن هستم، در اینجا نظامیای ما و مردم در جنگ های دیگه درحق مردم بد کرده بود، اونا درحق مردم ما در افشار بد کردند.»

این یعنی بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری و بی‌بند و باری سیاسی و نظامی که عامل محرک در ارتکاب جنایت افشار توسط دژخیمان سیاف شد و در نتیجه نه تنها مسبب فاجعه انسانی آنچنان شد که مرکزیت حزب وحدت سقوط کرد و مزاری جان خود را سالم از معرکه کشید و به غرب کابل گریخت! اما مردم بی‌دفاع و مظلوم افشار، دست خالی به چنگ جلاادان افتاد.

براین اساس مزاری دچار یک رسوایی و شکست سیاسی نظامی بزرگ شده بود و باید این فصاحت را توجیه می‌کرد و پاسخگوی پرسش‌های زیر می‌بود:

چرا، مزاری با نیروهایش از افشار گریخت و مردم را تنها گذاشت؟

چرا مزاری به عنوان دبیرکل حزب وحدت، سازوکارهای لازم به منظور مقاومت مطمئن و جلوگیری از سقوط مرکزیت و قتل عام ساکنین منطقه را به عمل نیاورد؟

چنانکه خود می‌گوید: «من مطمئن هستم، در اینجا نظامیای ما و مردم در جنگ‌های دیگه درحق مردم بد کرده بود، اونا درحق مردم ما در افشار بد کردند.» چرا نیروهای تحت امر مزاری آنگونه عمل کردند که دیگران در واکنش به آن دست به قتل عام و جنایت و... بزند؟

طبق اعتراف خود او که در این یادداشت آمده و اسناد غیر قابل انکار آن در شبکه اجتماعی موجود است؛ اگر قزلباش‌ها قربانیان فاجعه افشار بودند، چرا مزاری برخی را معامله‌گران خون هزاره در آن حادثه معرفی می‌کرد و تاکید و اصرار عجیبی بر این داشت که تنها قربانیان افشار هزاره بود و انوری آن را معامله کرد و تبلیغات وسیعی را با همین محور به راه انداخته بود؟

اگر برای مزاری جنایت نیروهای سیاف قابل اغماض بود و اینکه انوری افشار را معامله کرده بود، چرا دو نفر بیگناه را اعدام کردید؟

بی‌تردید بعد از شکست و فرار مزاری از افشار، این پرسش‌ها در افکار عمومی به شدت مطرح بود و دریک چنین شرایطی، مزاری و مبلغان مائویستش، دست به دامان تکنیک دروغ بزرگ مقتدای جدید شان هیتلر شدند و "دروغ بزرگ" را به عنوان شگرد و شاهکار تبلیغاتی معروف هیتلر در دستور کار قرار دادند. مشهور است که تکنیک "دروغ بزرگ" از ابداعات "آدولف هیتلر" یا به عقیده برخی "یوزف گوبلز وزیر تبلیغات" او بوده است و آنها

برای اولین بار از آن استفاده کرده اند. اگر چه مزاری خود سوادى نداشت اما حتما عناصر اتاق فکر وی کتاب "نبرد من" مقتدای جدید شان آدولف هیتلر را خوانده بودند، که «در دروغ بزرگ همواره نیروی قابل باور بودن موجود است و این روش مستلزم آن است که دروغ، چنان عظیم باشد که هیچ کس باور نکند که «کسی آنقدر گستاخ باشد که چنین بی‌شرمانه حقیقت را تحریف کند». این بود که "دروغ بزرگ معامله افشار توسط سید انوری ساخته شد و به شدت تبلیغ شد و خفقان عجیبی را به راه انداخت و هر کسی را سوالی در این زمینه داشت به عنوان خائن ملی، روانه ی زندان مخوف "کوته گانی" یا دیار باقی می ساخت.

آری بر پایه همین درس مقتدای بزرگ مزاری (هیتلر) بود که "سید انوری، سیدهادی وحتى استاد اکبری" را وارد ماجرا کردند و معامله گر افشار تبلیغ کردند تا با این تکنیک اذهان را از عمق فاجعه انسانی، شکست و سقوط مرکزیت حزب، بی تدبیری و فرار خفت بار مزاری که به لحاظ سیاسی برای او و حلقه اش، سنگین تر از ابعاد انسانی ماجرا بود، منحرف سازند. این بود که قلم چی های ساکن کویته اش بر پایه همین دروغ بزرگ (معامله افشار) شروع به تخریب و ترور شخصیتی رقبای مزاری کردند؛ حریفانی که هم از منطق قوی برخوردار بودند و هم دریک فرایند منطقی، مزاری به دلیل آنکه سواد و استدلالی نداشت، نمی توانست با آنها هم‌آوردی داشته باشد و این بود که تنها راه چاره را در خلق دروغ بزرگ دیدند و به تعبیر یکی از اهالی فیسبوک "مزاری پروژه پرچم دروغین" را روی دست گرفت و بی هیچ سندی مبنی بر اتهام دیگران، خود قاضی و شاهد و مدعی شد و داوری کرد و راضی هم برگشت و نگذاشت که مردم مظلوم ما از واقعیت ماجرا اطلاع یابند و با این پرچم دروغین باعث انحراف ذهنی برخی گردید و مزاری تا توانست موج سواری کرد و بر لجاجت و خود خواهی خویش ادامه داد که در نهایت باز بار دیگر مردم مظلوم بی پناه و بی دفاع ما را تسلیم طالبان کرد و این بار به چهار آسیاب گریخت و به آن سرنوشت دچار شد اما مهلت نیافت که اینبار برای توجیه این خفت، چه کسی را فروشنده و ستون پنجم معرفی می کرد و اسب وقاحت در میدان سیاست تا کجا می دواند و مردم مظلوم ما را به خاطر منافع شخصی خود، بار دیگر قربانی چه فاجعه ای دیگری می ساخت؟

اگر چه مزاری در یک اظهار شرم آور و در دیدار شورای اجرایی نسل نو (مغول‌یست مائویست کویته) که ظاهراً قبل از این سه بار برای او پول آورده بودند، او به آنها اطمینان می‌دهد و شادمانه می‌گوید: «در قضیه افشار که پیش آمد؛ افشار منطقه ای است که اصل قلعه‌هایی که در آنجا بوده از سابق، از مردم‌های افشار بوده که غیر نژاد هزاره است ولی شیعه مذهب اند. باقی مردم که آمده در پهلوی اینها خانه انداخته‌اند و شهر شده؛ ای مانده به نام همو افشار که در افغانستان معروف است به قزلباش. اینها وقتی که افشار سقوط می‌کرد، مردمان هزاره فرار کردند، بیرون شدند و اموال خود کشیدند یا خانه‌های خود را بیرون کردند که جنگ است. ای برادرا به احساس از اینکه ما "نژاتا" هزاره نیستیم؛ ما ره شاید ظلم نکنه؛ بالاترین صدمه ره اینها دیدند؛ وقتی آمدند، نیروهای مخالف مسلط شد، به هیچ چیزی از اینها رحم نکردند.»

اما برخلاف این اظهارات سری و وقیحانه مزاری که آشکارا متناقض با تبلیغات عمومی او بود (افشار کشتارگاه هزارها) و مائویست‌های اطراف او به آن دامن می‌زد؛ واقعه افشار همانند ۲۳ سنبله برای همه‌ی جامعه شیعه و هزاره دردناک بود زیرا، عده‌ای زیادی از مردم بیگناه ما در نهایت قساوت و بی‌رحمی، مظلومانه به شهادت رسیده بودند که در هیچ دین و قانونی جواز نداشت اما دژخیمان سیاف در افشار مرتکب شدند و دژخیمان مزاری در غرب کابل (۲۳) کله منار به راه انداختند و مردم ما را در سوگ نشانند. برخلاف شادمانی مزاری و اطمینان وی به شورای اجرایی تنظیم نسل نو هزاره مقیم کویته، و به تعبیر اینها و آنها گفتن وی، قزلباش‌ها نیز از ما بودند، اگر چه در نگرش مغولانه وی جدا و خط کشی شده بود.

دوم آنکه به اعتراف مزاری، آنچه در افشار اتفاق افتاد، نتیجه عملکرد نیروهای وی در قبال دیگران بوده و به عبارتی، عامل زمینه‌ی و بستر ساز کینه و قساوت غیر انسانی شده بود و متأسفانه مردم بی‌دفاع و مظلوم ما (هزاره‌ها، قزلباش‌ها، سادات) در افشار هزینه‌های آن را پرداخت درحالی که مزاری و نیروهای بی‌بندوبارش زمینه ارتکاب چنین قساوتی را فراهم کرده بودند و در کمال دروغ‌گویی به شورای اجرایی تنظیم نسل نو می‌گویند که همه هزاره‌ها خود و اموال خود را کشیده بودند و افشارها تنها باقی مانده بود؟!

سوم آنکه عامل اصلی شکست و سقوط مرکزیت حزب بی تدبیری و عدم مقاومت و فرار وی بود که منجر به تسلیم مردم مظلوم ما به دژخیمان شد و این امری بود که به لحاظ سیاسی و از نظر مزارى و تیم تبلیغاتی عمدتاً مائویست و کمونیست وی فضاخت کلان سیاسی بود و به همین دلیل به تکنیک دروغ بزرگ یعنی معامله افشار و فرافکنی متوسل شدند تا با تحریک احساسات مردم مظلوم ما و از طریق دست برد به هویت قربانیان، رقبای خود را خائن و معامله گر معرفی نماید و اذهان را از رسوایی بزرگ فرار و بی تدبیری که عامل اصلی شکست بود، به سمت و سوی دیگر منحرف سازد. در واقع با خلق دروغ بزرگ و فرافکنی، می خواست بایک تیر دو نشان را همزمان بزنند؛ از یک سو رسوایی فرار رهبر مقاومت (مزارى) را تحت الشعاع قرار دهد و از سوی دیگر تمام تقصیر ها را به گردن رقبای خود بیندازد و برای همیشه برچسپ سیاسی آنان سازند. به عبارت دیگر، تکنیک دروغ بزرگ به تاسی از مقتدای جدید شان (هیتلر) عملی شد و همزمان از دو کاربست عمده آن بهره بردند :

نخست انحراف افکار عمومی به سمت سوی دیگر و تحت الشعاع قرار دادن فضاخت فرار و تنها گذاشتن مردم و تسبیب کشتار مردم به دست جلاخان؛ دیگری زدن رقبای سیاسی و ترور شخصیتی و تهمت های کلان و تحریک احساسات قومی و تداوم موج سواری. این است که باید گفت؛ مزارى با بهره بردن حد اکثری از تکنیک دروغ بزرگ درخصوص فاجعه افشار و انداختن تقصیر به گردن دیگران، ممتاز ترین شاگرد آدولف هیتلر بود اما اینبار این "یوتیوپ و فیسبوک" خائن بود که معامله گری کرد و سند های قاطع و غیر قابل انکار شخص وی را در دسترس همگان گذارد و نگذاشت دروغ بزرگ وی بیش از این ادامه حیات دهد و زنگ رسوایی او را به صدا در آورد.

با کمال تاسف و نهایت اندوه باید گفت، افشار دلمه ی خون برجبین تاریخ است و سند رسوایی مزارى که سرآغاز فرار های بعدی او در مقطع سه ساله حیات او شد و توانست جنایت ۲۳ سنبله در سایه ای همین تکنیک (دروغ بزرگ) مرتکب شود و مردم ما را در طی این مدت جز مرگ عزیزان، تخریب خانه ها، مهاجرت و از بین رفتن اقتصاد و عده و عُده ای بسیاری یتیم و بی سرپرست و معلول، حاصل و ارمغان نداشته باشد.

جامعه باز، روزنامه نیست «روزی نامه» است

ضیا محمودی

از چند ماه بدین سو روز نامه ای در کابل شروع به چاپ کرده است بنام جامعه باز. از ابتدا چنین گمان می رفت که شاید این روزنامه بتواند نقش ارزنده و مثبتی در تنویر افکار عمومی و پایبندی به اصول کارهای رسانه ای از خود به نمایش بگذارد، اما دیری نپایید که بر خلاف همه انتظارات، نشرات زهرآگین و فرا افگانه این رسانه اذهان عامه را نشانه گرفت و نیت شوم و طینت عقده مندانه متولیان این روزی نامه و تمویل کننده گان آن در چگونگی کارکرد این رسانه نیز اثر سوء بجا گذاشت. چگونگی نشرات این روزنامه طوری است که هر گاه منافع تمویل کننده گان این روزنامه در خطر باشد از دامن زدن به هیچ گونه یاهه سرایی، توطئه چینی و دروغ پردازی اجتناب نمی ورزد. این روزنامه پرخط و خال به جای این که قضایا را «واقع بینانه» مورد پردازش و بررسی قرار دهد بیشتر مسئولین آن به نفع، تمویل کننده اش دُم تکان داده و به حمالی آن رو می کند.

علی رغم این که در موارد زیادی این رسانه ی سخیف به یاوه سرایی و بیهوده گویی مصروف بوده است، تا کنون در انحراف وقایع و حوادث چند دهه پیش که از عمر مسئولین آن، پیشتر رقم خورده است نیز پیشقدم گشته است. این روزی نامه با کمک های نامعلومی که محمد کریم خلیلی معاون دوم ریاست جمهوری از طرق مختلف به دست آورده است اکنون در صدد است تا با دامن زدن به برخی از مسایل، به منافع از قبل طراحی شده ای دست یابد. در تازه ترین مورد، این روزنامه کوشیده است تا با دامن زدن به «فاجعه ی افشار» با چیدن کلمات و روی هم کردن توجیهاات نامعقول، عرق شرم را از پیشانی جناب معاون پاک کرده و نقش شوم او و دیگر هم پیاله هایش را به تاق فراموشی سپرده و مسیر را به سمت دلخواه وی بکشانند.

واقعیت فاجعه ی افشار این است که عده ی از سیاست مداران لجام گسیخته و بی مغز که به گونه ی نامعقول در پی تصاحب قدرت سیاسی بودند، به گونه جنون آمیز خود و مردم خود را با به کارگیری تاکتیک های نابخرادانه در مقابل مرگ قرار دادند. آنها در این مسیر از هیچ گونه ابزار خشونت آمیز از کوبیدن میخ ها به فرق ها گرفته تا چور و چپاول خانه ها و کاشانه های دیگران دریغ نکردند. فاجعه ی افشار نیز زمانی خلق شد که «بابه بی مغز» جنگ را در درون کاشانه و آشیانه ی مردم شعله ور ساخت. او نه مرد جنگ بود و نه مرد تدبیر، با این همه، در لجاجت و فاجعه آفرینی سهم بزرگی در تاریخ جنگ های داخلی افغانستان ایفا کرد. اما پس از آن که «بابه» یکسره خود را بازنده ی میدان و رونده ی گور دید، سخت در تاب و تاب شد و چند صباحی که از عمرش باقی مانده بود همواره در پی آن بود که کسی و جناحی را پیدا کند که تقصیر ناکامی اش را متوجه آنان نموده و کاسه و کوزه ها را بر سر آنان شکند. روی این امر بود که به سراغ شایعه سازی و جعل واقعیت فاجعه افشار بر آمدند و تصمیم گرفتند شکست شان را با گرم نمودن بازار تهمت و افتراء، توجیه نمایند و کسانی را که در آن هیچ گونه نقش و سهمی نداشته اند به عنوان عاملین این فاجعه به توده های بیخبر، نمایان کرد.

یکی از کسانی که از زمان وقوع فاجعه افشار تا کنون هجمه های زیادی از تهمت ها و افتراءات از سوی تحریف کننده گان تاریخ متوجه آن شده سیدحسین انوری است. تنور افتراء و فرا افکنی برخی از حلقات در این چند سال اخیر بیشتر از هر زمانی دیگر داغ تر گردیده

است، به گونه ای که سال قبل عده ای از عناصر متعصب و منفی سرشت با دامن زدن به تعصبات قومی و هیاهویی را به دستور شخص خلیلی در بامیان راه اندازی و آقای انوری را مسبب وقوع فاجعه ی افشار دانستند که در پیوند به همین تحرکات مرموزانه بود که آقای انوری، پیام رسمی صادر کرد و از سران حزب وحدت خواست تا به خاطر روشن شدن عاملین و ریشه های فاجعه ی افشار در یک مناظره تلویزیونی حاضر شوند. اما همان طوری که از قدیم گفته اند "خاین، خائف است" برخی از مخاطبان انوری که طی چند دهه، با دامن زدن و مقصر جلوه دادن انوری، خیانت بزرگی به وی نسبت داده بودند، پیام رسمی انوری را با سکوت بدرقه کردند و حاضر به مناظره نشدند.

اکنون نیز که در آستانه سالروز فاجعه افشار قرار داریم باردیگر، عده ای از عناصر مغرض و تفرقه افکن با اجیر نمودن برخی از رسانه های سرسپرده، بار دیگر به این قصه مختومه دامن زدند. به دنبال این گونه تحرکات منفی، باز هم آقای انوری از طریق یکی از تلویزیون ها، از سران حزب وحدت و دیگر احزاب همانند اتحاد اسلامی، جمعیت اسلامی و شورای نظار که در زمان وقوع فاجعه ی افشار، در صحنه های سیاسی عملاً نقش پذیر بوده اند به گونه جدی خواست تا به منظور روشن سازی فاجعه ی افشار، به مناظره تلویزیونی تن در دهند. اما باز هم درخواست وی با سکوت مخاطبین انوری، مخصوصاً آقای خلیلی بدرقه شد. برخی از مخاطبین انوری که می دانند ریشه وقوع این جنایت در کجا بوده است؛ به جای این که به درخواست معقولانه انوری جواب مثبت بدهند، عده ای از اجیران، حمالان و سرسپردگان شان را «مامور» ساخت با با ردیف نمودن مقالات بی بنیه و سفسطه بازی های روشنفکرانه بحث را به بیراهه سوق دهند.

در حالی که درخواست انوری می بایست از سوی مخاطبین آن (خلیلی، محقق، سیاف، فهیم، جنرال خدا داد قومندان عمومی جنگ افشار، اکبری و صادق مدبر) داده می شد اما عده ای از تحصیلکردگان زرپرست که هیچ گونه تعهد نسبت به قلم و نوشتن ندارند، بی هیچ تاملی حاضر شدند در مقابل اوامر جرثومه نیرنگ، شروع به هتاک و هذیان گویی کند که در هیچ منطق انسانی، جز «تحقیر شدگان تاریخ» جای ندارد.

نشرات روز نامه جامعه ی باز که تمامی کوشش اش ترمیم نقش های شوم بابه مزاری بوده است اینک پرده از روی چهره ی زشت خلیلی نیز برداشته است؛ زیرا خلیلی چنان

سراسیمه و دستپاچه شده است که دیگر خرد سیاسی اش را نیز از کف داده است. اما در این میان، نشرات جانبدارانه و عقده مندانه روزنامه جامعه ی باز نشان داد که جامعه باز، روزنامه نیست بل؛ «روزی نامه» است که روزی مسئولین آن از جیب جناب معاون دوم ریاست جمهوری پرداخته می شود.